

در امریکان

\$1.50

هفته نامه مردم افغانستان

شماره ششم / سال بیست و ششم / ۵ قوس ۱۳۹۶ / ۲۶ نومبر ۲۰۱۷ / شماره مسلسل ۱۰۴۰

بر هر چه ز اسباب جهان دل بنهی حاصل غم و رنج و محنت است و تبهی

ترکش ده و فارغ بنشین، ورنه هرگز ز غم و وسوسه او نرهی

افغان مینی مارکیٹ عرضه کنندہ انواع مواد خوراکیه وطنی

یگانہ مغازہ افغانی درمنطقہ واشنگتن بزرگ

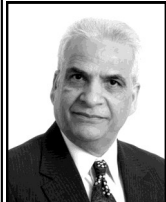
که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت های میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم میکند ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با

Western Union

6566 Backlick Rd. Springfield, VA 22150

Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

بیمه استیٹ فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®

For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



خدمت بزرگوار جامعه مادر ورجینیا به حق پیوست



مرحوم مغفور الحاج محمدانور انورزی معاون صاحب لیسه عالی غازی شادروان الحاج معاون صاحب محمدانور انورزی مردخیرخواه جامعه مهاجران افغانستانی در ایالت ورجینیا، خدمتگزار نامدار معارف و استاد مهربان لیسه عالی غازی کابل، روز شنبه ۱۱ نومبر ۲۰۱۷ در منزل شان وفات یافتند. انالله و انا الیه راجعون. شرح حال کوتاه آن بزرگوار در صفحات داخل درج است.

حقوق را خلاص کرد، دپلوم بدست هرچی جستجو کرد کاری نیافت و ناچار به قریه آمد و حالا از بیکاری توله میزند! استاد بدخش یکی از بستگان راملقات کرد که از فاکولته طب فارغ شده، این دانشجویان بعد از سالها بی تلاش یک کاری در یکی از ولایات شمال پیدا کرده و وظیفه او اینست که در کلینیکها رفته و یادداشت نماید که آنها به چه ضرورت دارند، که به حساب امریکا این نوع کار را Date entry مینامند!

استاد بدخش با چند مقام استخدام کننده دولتی دیدار کرده و ایشان همه گفته اند بیکاری به سطحیست که برای یک بست معلمی بیش از ده هزار داوطلب عرضه میدهند که همه تحصیل کرده بوده و دپلوم یکی از دانشگاهها را در دست دارند. در چنین حال و احوال، غنی احمد زی فرمان داد که صاحب منصبان ارتش و پلیس که بین پنجاه و پنج تا شصت سال عمر دارند باید جیرا به تقاعد سوق شوند که چیزی دیگر جز تخلیه نیروهای نظامی کشور از صاحب منصبان متجرب تعبیر نمی شود. این عمل غنی احمدزی چه آگاهانه یا نا آگاهانه، سبب تضعیف نیروهای دفاعی کشور و تقویة نظامی طالبان میشود. بیشتر منسوبان قوای مسلح به اندازه از بی تفاوتیهای حکومت ناراض اند که میگویند ما فقط روز خود را میگذرانیم و چاره دیگر نداریم!

غنی احمدزی فرمان دیگری صادر کرد که به اساس آن استادان دانشگاهها باید به سن پنجاه و پنج تقاعد داده شوند، که این فرمان سبب نارضایتی در دانشگاهها شد و میگویند که دانشگاهها را این فرمان از استادان مجرب تخلیه مینماید، و استادان کم تجربه را از حصول تجارب آن استادان مجرب محروم میسازد.

امریکا همواره به دولت افغانستان هدایت میدهد که ساختار دولت را کوچکتر بسازد، در حالیکه فارغان دانشگاهها بیکاراند و میزان بیکاری فوق العاده بالاست. در کشور هم اکنون ۱۳۰ دانشگاه وجود دارد که بیشتر خصوصی اند و کیفیت تدریسی ندارند و بیک نوع تجارت است. مثلاً خلیل زاد دانشگاه دارد، سیاف دانشگاه دارد، رولاغنی بی بی گل غنی احمدزی دانشگاه دارد که در زمینهای پهلوی انستیتوت علوم اجتماعی، که وقتی زمینهای دولت بود، اعمار کرده، افزون بر آن در آنجا یک تفریحگاه هم ساخته که مردم وقتی آنجا میروند، باید پول بپردازند، یعنی این خانم هم از محصولین پول میگیرد و هم از مردمی که به تفریح آنجا میروند. (اداره: به این میگویند هم از کاهدان و هم از توبره نشخوردن!) (دنباله در صفحه هشتم)

برداشتهای استاد بدخش از اوضاع کشور

جناب استاد سید مسعود بدخش، یکی از استادان برجسته سابق در دانشکده تعلیم و تربیه دانشگاه کابل است، که اخیراً سفری به کشور نموده اند، و در صحبت تلفونی، برداشتهای شانرا از اوضاع و احوال کشور و مشکلات عدیده که دامنگیر مردم ماست، با اداره جریده امید در میان گذاشتند، فشرده آن خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم میگردد. این چشم دیدهای استاد گرانمایه ما به اندازه دردناک و غم انگیز است، که می باید به حال آن مردم بیچاره که در قیدمشتی از مفتخوران و فساد پیشگان نکتایی پوش گیر مانده اند، و در جنگال خونین اهریمنی بنام طالب و داعش جان میدهند، گریه کرد.

استاد بدخش گفت، در صحبتهای خصوصی که با عده از منسوبین قوای مسلح، پلیس و امنیت ملی داشتند، آنها همه متفق الرأی بودند که اگر امریکا بگوید که فقط برای یک روز معاش و مصارف ارتش را قطع میکنم، همانروز همه نیروهای ارتش و پلیس و امنیت سقوط مینماید. استاد افزود: صد درصد بودجه اردو ۷۱٪ بودجه عادی دولت را میبرد و دولت قادر است فقط ۲۹٪ بودجه عادی کشور را از طریق محصولات گمرکی و دیگر عواید چاره سازی کند، و اگر امریکا پول ندهد، مامورین بیکار شده و دولت سرنگون میگردد! امریکا برای افغانستان سالانه چهار میلیارد دلار به ارتش، سه میلیارد به پلیس و دو میلیارد به امنیت و قوای سرحدی میپردازد. پولیکه بنام بودجه از طرف امریکا پرداخت میشود، دونوع اند، یکی بودجه اختیاری که در اختیار دولت مینماید و قرار میگیرد و آنجا به هر شکلیکه خواستند از آن استفاده و سؤ استفاده می کنند، نوع دیگر بودجه غیر اختیاری نام دارد که دولتمداران افغانستان به آن دسترسی ندارند و مستقیماً توسط امریکای مصرف میرسد.

دولت در اداراتش برای مامورین سیستمی رایج کرده که قدم است و بست است و ارزیابی، که یک نوع حق تلفی در حق مامورین میباشد، و مامورین بیکار برای سالها بدون ترفیع خدمت میکنند، زیرا اگر بست موجود نباشد مامورین ترفیع نمیدهند و معاشش برای سالها به یک حالت میماند و زندگی برایش روز بروز مشکل و مشکلتر شده این رود. این روش مامور را مجبور میسازد تا برای زنده ماندن به جستجوی راه های دیگری شود تا خانواده خود را از گرسنگی نجات دهد. مامور مجبور است به رشوت روی آورد یا با طالبان بپیوندد، یا با قاچاقبران یا با ختافات کنندگان یا با زورمندان. در حقیقت این سیاست دولت بذات خود در تقویة صفوف طالبان و جلب و جذب افراد در جنگ شان میباشد. اندازه معاش برای مامورین دولت متفاوت است، معاش یک مامور صد دلار در ماه تا سی هزار دلار در ماه تفاوت میکند، حتی دوفقری که در یک دفتر یکجا کار می کنند، یکی صد دلار ماهانه، دیگری سه هزار تا چهار هزار و حتی ده هزار و سی هزار در ماه معاش دارند!

استاد سید مسعود بدخش شرح داد که در دولت سه نوع معاش تثبیت شده، یکی معاشی که به مامورین بی واسطه و بدون وابستگی به اولیای اموریایی از زورمندان داده میشود، و آن ماهانه یکصد دلار است. دیگر معاشی که به اشخاص با واسطه وابسته به یکی از دولتمداران و زورمندان اند که از سه تا سی هزار دلار در ماه میرسد، و دیگر معاشی است که به کسانی اعطا میشود که آنها را (سوپر سکیل) مینامند، معاش این گروه از ده هزار تا سی و حتی چهل هزار دلار در ماه میرسد! در دو گروه دوم و سوم مامورین کسانی اند که به درخواست رئیس جمهور از خارج کشور (تورید) میشوند! این نوع تفاوت معاش خود زمینه رشوت و فساد را مساعد ساخته است.

میزان بیکاری در کشور فوق العاده بلند است. جوانان تحصیل کرده با دپلومهای تحصیلی برای سالهای بیکاری میمانند. این جوانان تحصیل کرده برای چندین سال حتی برای همیشه کار نمی یابند. استاد بدخش با تعدادی از آنان صحبت کرده اند. ایشان گفته اند که فرق ندارد که چه نوع کاری باشد، فقط همینقدر شود که روز به کار برویم و شب به خانه بیاییم. استاد بدخش در یکی از ولایات به دیداری از خویشاوندانش میروند، در خانه دوستش نشسته که صدای ناوختن (نی = توله) از دور دستها گوشش میآید، پرسید این کیست که به این زیبایی نی می نوازند؟ دوست استاد پاسخ داد: این فلان فرزند منست که فاکولته

یادداشت مدیر

رئیس اجرائیه دولت افغانستان

به پرسشهای مدیر امید پاسخ قناعت بخش نداشت!

سلام به همه! ساعت شش شام پنجشنبه ۱۶ نومبر سال ۲۰۱۷، مجلسی از طرف سفارت افغانستان در امریکا، برای دیدار بخش کوچکی از افغانستانی های باشنده واشنگتن و اطراف آن، بارتیس اجرائیه دولت افغانستان دایر شد. افغانستانیهای دانشمند و دلسوز و آگاه از مسایل و مشکلات وطن، در این خطه کوچک از جهان بزرگ، بسیار بیشتر از صد نفر اند. اما بنا بر حاکم بودن فاشیسم قومی بر سفارت، صد و اندکی دعوت شده بودند، این حقیر یکی از آنها بودم، که از زمان آغاز کار دوباره سفارت ما در امریکا، پیش و پس از زمان سیاه طالبان همیشه به محافل در آن جای دعوت شده و شرکت کرده ام، و آدم آرام و بی کلامی هم نبوده ام. بسیار واقع شده که حضورم جنجال برانگیز شده، با وزیرای دولت استاد ربانی شهید و بعد کرزی، به جدال مطبوعاتی پرداخته و خواسته ام خوانندگان هفته نامه امید را پاسخگو باشم که این ذوات اینجا آمده اند که چه کاری بکنند؟ وجه گری از مشکلات مردم مان را با این فرنگی ها حل بسازند؟! در این گوشه واشنگتن دی سی، که جزئی از خاک وطن اولی ام، افغانستان شمرده میشود، امیر اسماعیل خان رابحدی سؤال پیچ کردم که فرمود: آقای کوشان، بیش ازین توضیح داده نمیتوانم به پاسخ شما! در همین محل، دکتر انور الحق احدی، وزیر مالیة کرزی را (جزغاله) کردم هنگامی که ازش پرسیدم: اهل مطبوعات متیقن اند که شما نگارنده وایدولگ (دویمه سقاوی) هستید، و افکاری را که به جوانان معصوم پشتون هموطنم زرق میکنی، از مغز بیمارت بیرون آمده و ویرانگر همبستگی ملی ملت ماست! و او که پیش از شروع مصاحبه از من خواسته بود تا پرسشهایی ازین دست از من نکنم و من به او وعده این کار را ندادم، خیلی عصبانی شد، که جریان را در هفته نامه امید که محافه هو نشر کردم، یا از آقای کریم خلیلی از جگونی حکمرانی کرزی با حضور او در حکومت، درباره تجاوزات مسلحانه رذیلانه (کوچی هابرسرزمین هزاره ها) سؤال کردم، فرمود: آقای کوشان، این مسایل از سابق بوده و ما سعی میکنیم راه حلی برایش بیابیم! و من بدون تعارف به پاسخش خندیدم و گفتم آنچه باید میگفتم. این هم در هفته نامه امید پژواک یافت. باری با جناب امیر اسماعیل خان در همین سفارتخانه، از پروژه های برق وارداتی جویا شدم و خواستم توضیح دهد که آیا امریکا شما را در رساندن برق به محروم ترین نقاط مانند هزاره جات و غور و بادغیس و غیره دستگیری میکند؟ پاسخ را حواله به فردا فرمود که تا امروز سر و ته آن نایب است. و چنین قصه ها سر دراز دارد، که هر کدام باید گفته آید.

منظور این معروضه اینست که این خاکسار عبدالله (ندیده) نیستم که به (ترات) بدوم تاحضرتش را دریابم و عکسی به یادگار بگیرم! اما مگر، دعوت به این محفل را پذیرفتم تا به جناب رئیس اجرائیه در دلد و فغان مردم را، در این گوشه فرنگ و هزاران فرسنگ دور از میهن، برسانم.

آنچه در کلب (صحنه) بالا ملاحظه فرمودید - آن کلب را اداره مطبوعات ریاست اجرائیه در رخنمای (عبدالله عبدالله) انتشار داده و در رخنمای بنده نیز درج است، بخشی از جریان کل محفل است که آن اداره لازم دانسته است.

(ملاحظی در بین سخنان دکتر عبدالله واقع شد، بدین شرح: دکتر ما در بی شرح اوضاع ملت، از (انتخابات) صحبت کرد و بلافاصله گلویش گرفت! فرمود: ببینید وقتی از انتخابات! گپ میزنم دهانم خشکی می کند! بنده بلافاصله با صدای بلند گفتم: وقتی شما از انتخابات، آنهم در این گوشه دنیا یاد میکنید و چنین میشوید، حالا آن کاکای ما در ارگ کابل با یادآوری انتخابات! چه حالی مییابد؟! - که البته باعث انبساط خاطر همه حضار شد!) - این بخش هم از گزارش سایت ریاست اجرائیه برداشته شده است - و حق هم دارند. کل پرسش از جناب ایشان بدین شرح بود: (دنباله در صفحه هشتم)

با زین الاخبار گردیزی آشنا شویم

زین الاخبار یا تاریخ گردیزی از قدیمی ترین کتاب های فارسی درباره تاریخ، از آغاز خلقت تا پایان پادشاهی مودود بن مسعود غزنوی نوشته ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی است. تاریخ تألیف کتاب ۴۴۲ یا ۴۴۳ قمری بوده است.

نویسنده این کتاب، نام «زین الاخبار» را به مناسب نام مخدوم خویش - زین المله عبدالرشید بن مودود غزنوی - برگزیده است. البته کتاب به خاطر نام خود نویسنده، به تاریخ گردیزی نیز مشهور است، ولی نام «زین الاخبار» معروف تر است. سبک انشا نزدیک به سبک سامانی، روان و موجز است؛ یعنی جمله ها کوتاه است و واژه های عربی کمی دارد و اصطلاحات کهن و فراموش شده را در خود جای داده است.

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی با ابوریحان بیرونی ارتباط داشته است و از او دانش اندوزی کرده است و شاید با ابوالفضل بیهقی نیز حشر و نشر داشته است. زین المله عبدالرشید بن مودود غزنوی یکسال پس از تألیف کتاب به دست طغرل - غلام پدرش - کشته می شود و پس از آن معلوم نیست که چه بر سر مؤلف کتاب می آید.

صفحه های ابتدایی این کتاب در دسترس نیست و مطالب موجود با شرح سلسله پیشدادیان آغاز می گردد و پس از آن به سرگذشت کیانیان و ملوک الطوائف (اشکانیان) و ساسانیان پرداخته شده است. سپس به ملوک اسلام و سرنوشت امیران خراسان رسیده است و به ذکر اعیاد ملل گوناگون مانند جهودان و ترسایان و مغان و هندوان هم پرداخته و کتاب را با معارف و انساب رومیان به پایان برده است.

زین الاخبار یا تاریخ گردیزی را نخستین بار عبدالحی حبیبی - استاد دانشگاه کابل - تصحیح کرده است و سپس بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۴۷ چاپ و منتشر کرده است.

نمونه ای از نثر کتاب: ... «و به آفرید مغ اندر روستای خواف و بست نشابور بیرون آمد و این به آفرید از روستای زوزن بود و اندر میان مغان دعوی پیغمبری کرد و بسیار مردم را از ایشان مخالف کرد و هفت نماز فریضه کرد سوی آفتاب، هر جای که باشد. ازین نمازها یکی اندر توحید خدای عزوجل. دیگر اندر آفریدن آسمان و زمین. و سوم اندر آفرینش جانوران و روزیهای ایشان. و چهارم اندر مرگ. و پنجم اندر رستاخیز و شمار. و ششم اندر بهشت و دوزخ. و هفتم اندر تحمید و سیاستداری بهشتیان. و گوشت مردار حرام کرد بر ایشان خوردن و نکاح مادرو خواهر و برادرزاده حرام بود و کابین زن از چهار صد درم گذشتن حرام کرد و هفت یک بخواست از خواسته های ایشان و از دسترنجشان همچنین و آن ملت بر مغان تباہ کرد.

پس موبدان پیش ابومسلم آمدند و از به آفرید شکایت کردند و گفتند که دین بر شما و بر ما تباہ کرد. پس ابومسلم مر به آفرید را بگرفت و بردار کرد و قومی را که بدو گرویده بودند، بکشت ...»

منبع: گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. تاریخ گردیزی. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

(برگرفته از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد)

خوشبختانه در اکثر جوامع امریکا احساس خواهری و برادری موجود بوده در وقت ضرورت بدون در نظر داشت رنگ، نژاد، اعتقادات مذهبی، تفوق طلبی، تمایل جنسیت و غیره کمکهای مادی و معنوی خود را دریغ نمی نمایند. هیولای دهشت افکن قتلهای دستجمعی لاس و یگاس، نیویارک و تکساس مثالهای خوب آنست. من این روش مردمی مدنی «اخلاق ضمیری فردی» یاد



مینمایم زیرا نه از کمیته اخلاقی رهنمائی میگیرند و نه از پروفیسران متبحر اخلاق درس؛ بلکه الهام شعوری است که از قلب برمیخیزد و در جای ضرورت به محل اجرا گذاشته میشود. من تمنا دارم که چنین اخلاق ضمیری فردی، بلا درنگ در سویه ها و طبقات مختلف دولتی و سکتور های شخصی با سرعت تمام ریشه دوانیده

در حالیکه اعمال هردو برای مردم بیگناه در لاس و یگاس و تکساس دهشت بر پا نمود یعنی عمل تروریستی خلق کرده بود. کجاست آن جرأت اخلاقی که اقرار کند؛ اینها اعمال « تروریستی داخلی» بود؟

این چه نوع اخلاق است که گفته شود داشتن اسلحه خواه ثقیل باشد یا خفیف حق مردم است اما داشتن صحت کامل در بدن سلیم نه؟ دیپارتمنت اخلاق ملل متحد برای رفع مشکلات روزافزون جهان چه کرده است؟ چرا اخلاق ملل متحد به آنها اجازه نمی دهد که کشتار انسان های بیگناه را در میانمار توقف دهند؟ بودائی هامتقدند که نباید حیات یک زنده جان باقتل او گرفته شود، آیا اخلاق کارکنان ملل متحد به آنها اجازه میدهد که شاهد زجر، زنده سوختاندن و قتل هزاران مسلمان توسط بودائی های میانمار که گناه شان مسلمانی شان بوده باشند، و مسؤولیت وظیفوی بجا نیاورند؟ آیا سیستم طبقاتی هندوستان در قرن بیست و یک، اخلاقی شمرده شده میتواند؟

به چه اندازه کمیته اخلاق جامعه شما موفق اند؟ به چه اندازه پروفیسر محترمی که به شاگردان خود درس اخلاق اجتماعی می دهد موفق است؟ آیا آن پروفیسر محترم تاثیر تدریسش را در جوامع ذیل نشان داده می تواند؟ در کورپوریشن های هر جامعه، در انواع بیمه ها بشمول بیمه های صحت، در تجارت، در ترافیک انسان فروشی، در تجاوز جنسی بر اطفال، در فساد اداری، در تخلف و دزدی کمپوتری، در سویه های تعلیم و تربیه، در نظم حیات فامیلی، در روش قانون دانان، در عمل داکتران، در قضاوت قاضیان، در حکمروائی حاکمان، در امور دولتی، در فعالیت های کانگرس و رئیس جمهور؟!

تا چه حد کمیته اخلاق دولت در متحد ساختن سرتاسری مردم رول بازی نموده است؟ نقش کمیته های اخلاق دولت در رهنمائی کارمندان دولت که با خارجیانیکه دشمنان مانند همکاری نمایند چه بوده است؟ رول کمیته اخلاق دیپارتمنت صحت و خدمات بشری (HHS) در رهنمائی وزیرش چه بوده است؟ آیا کانگرس درباره تطبیق مواد قانون اساسی مشغول است یا اینکه چگونه باید باز دوباره انتخاب شوند؟ آیا وکلای محترم میدانند که چه چیزها، چه اعمال، چه نظریات علمی به مفاد مردم است یا اینکه آمده اند تا جیب خود، تجارت خود، اسهام خود را پر و چاقتر ساخته سفرهای طیاره جت بمصرف مردم زحمت کش امریکانموده با کارنمائی هابا توپیک گلف خوشگذرانی داشته باشند؟

کمیته اخلاق در قصر سفید چه رول دارد؟ آیا کمیته اخلاق در قصر سفید به رئیس جمهور اخلاق مروج و تاریخی قصر سفید، اخلاق مروج و تاریخی با پرسونل، اخلاق روش دیپلماتیک بین المللی، اخلاق برقرار ساختن رابطه بین مردم و ستاف، اخلاق احترام به مادران امریکا، یا اخلاق احترام به ضمیمه اول قانون اساسی مملکت که آزادی بیان و عمل است، توضیحاتی داده است؟ آیا به رئیس جمهور از قانون نمبر ۱۸ ایالات متحده امریکا ماده ۲۲۷ معلومات داده است؟ که: « نفوذ در فیصله استخدام (چه کسی مقرر شود چه کسی بر طرف گردد)، موسسات شخصی توسط اعضای کانگرس یا یک مامور یا کارمند شعبه قانونگذاری و مقامات عالی دولت، کار غلط است. »

آیا این اخلاقیست که قصر سفید و اداره حمایت از محیط زیست EPA تغییرات اقلیمی و گرمی جهانی را نادیده بگیرند؟ این چه نوع اخلاق است که بر تحریرات علمی ساینس دانان متبحر اقلیمی خط بطلان کشیده شود و باز خود را یک مملکت مدنی و علمی در جهان قلمداد کند؟ آیا این اخلاقی شمرده میشود که تمام کارهای موفقانه رئیس جمهور قبلی را فقط جهت رضای چند نفر یا گروه و برکسی نشان دادن اهداف شخصی ملغی قرار داد؟

کجاست اخلاق مهربانی به کهنسالان، شفقت به کودکان و احترام به خانم ها؟ آیا اخلاق همسایه خوب وجود دارد؟ آیا آنچه پاکستان و ایران به همسایه جنگزده خود افغانستان، بفرستادن اسلحه و انتحاریون پیاده مینمایند اخلاقی است؟ آیا ما اخلاق یک شوهر خوب یا اخلاق یک خانم خوب را داریم؟ آیا کمپنی های بیمه آنچه اعلان می نمایند آنرا عملی میکنند؟ آیا اخلاق یک قانون دان برایش اجازه می دهد که ساعت ۷:۵۰ دالر فیس بگیرد؟ در حالیکه انگشتان نازک پارا لیگل در روی کیبورد کمپوتر همه تحقیقات و ارزیابی ها را در بدل نه چندان معاش تهیه می دارد.

این چند سطر فقط یک پیام است برای آنهایکه در موضوع اخلاق سرو کار دارند. آنها ممکن به بعضی ازین سوالات برخورد نموده ممکن پرابلمهای اخلاق راحل کرده باشند یا اینکه به توصیه هایشان کس گوش نداده یا اینکه خود نتوانسته اند آن توصیه ها و معلومات را تعقیب نمایند. امید این نوشته توجه شانرا بصوب پیدا کردن راه های عملی تطبیق اخلاق در دیپارتمنت ها دوايرو موسسات جلب نماید ورنه شاهد ناپدید شدن تدریجی اخلاق، خدا ناخواسته، بحدی خواهد بود که نامی از اخلاق پیدا نباشد.

داکتر غلام محمد دستگیر

آیا اخلاق ها ناپدید می شوند؟

مردم آنچه در امریکا میگذرد ناراحت اند. شایستگی اخلاق در هر کج و کنار زندگی ماما به حالت تهوع نمایان است. هر روز سوالهای اخلاقی زیاد بدماغ ما خطور دارد. بدین ملحوظ یکنعداد سوالات اخلاقی محدود را طرح نموده تقدیم میدارم. بعضی ازین سوالات را شما ببهوده خواهید دانست، امکان دارد راست هم باشد. ولی یکنعداد کثیر اند که با این سوالات زجر میکشند. بناً به کسانیکه این سوالات متوجه است باید جوابات صادقانه و قناعت بخش داده شود، تا ناراحتی ها بر طرف شوند.

دانشمندان یونان قدیم، پروفیسران تدریس و تحقیق اخلاق، مذاهب کبیره: یهودیت، مسیحیت و اسلام همه پیروان خود را درس اخلاق میدهند. بودیسم، هندویسم و دیگر جوامع و کیشهای مذهبی و غیر مذهبی هم پیروان خود را بسوی اخلاق رهنمون میسازند. دفاتر دولتی، ملل متحد، کورپوریشن های بزرگ، شفاخانه ها، قصر سفید و کانگرس کلهم کمیته های اخلاق که بودجه های هنگفت دارند شامل تشکیلات خود ساخته اند. دانشگاهها دیپارتمنت تدریسی و تحقیقاتی اخلاق با پروفیسران شهیر دارند. مکاتب هم دیپارتمنتهای اخلاق داشته شاگردان خود را هر روز درس اخلاق داده به روش نیک آشنا میسازند.

هزاران صفحه و حجم های ضخیم در باره اخلاق و قوانین مربوطه آن یکی بعد دیگر از چاپخانه های بیرون آمده زیب کتابخانه هاود وایری که در بالا ذکر یافت میشوند هم در سرتاسر جهان ارجحیت آنرا دوبالا ساخته است. ملیونها دالر پول همشهریان برای تعلیم و تربیه پروفیسران و متخصصین اخلاق و نشریات مربوطه به مصرف میرسد. این متخصصین بعداً با درآمد هنگفت شامل وظیفه میشوند.

از اخلاق سقراط، یا اخلاق افلاطون و یا اخلاق ارسطو چه بدست آمده است؟ به اخلاق کانتی چه رخ داده است؟ آیا اخلاق اسرائیلیها اجازه میدهد که زمین همسایه را غصب کنند و آنها را مجبور سازند که باراکت جواب گویند و باز آنها را به تجاوز متهم ساخته زمینه حمله های وحشیانه را جهت تخریب خانه های گلی و حریق خیمه هایشان مساعد ساخته، طفلکان و سالخوردهگان و دخترانشان را زجر دهند و بقتل برسانند؟ آیا این اخلاق مسیحیت است که مردمان فقیر و بی سواد را مسیحی سازند؟ آیا جهان غرب به اخلاق خود افتخار دارند که اسلحه و مهمات حربی را به ممالک جنگزده و فقیر بفرستند و بر آتش جنگ شان محروقه بیشتر انداخته

و خود بر غندی خیر نشسته سوختن و تباهی شان را نظاره کنند؟ آیا این اخلاق راستین اسلامیت؟ که با فریاد الله اکبر، آن الله که آنها را در قرآن پاک هدایت فرموده: « اگر یک انسان بیگناه را بقتل برسانی مانند آنست که همه مردمان را کشته ای»، ولی هنوز هم زن و مرد و جوان و کهنسال معصوم و بیگناه را پارچه پارچه بهوا میپیرانند. این چه نوع اخلاق است که مسلمانان نام نهاد چون داعش و طالب و گروه هائیکه خود را «جیش» های مختلف نام داده اند با وجود تعلیمات قرآنی به کشتار دوام میدهند، دزدی میکنند، زنا می کنند، و افتخار دارند که مسلمان هم هستند؟ آیا این اخلاق اسلامی است که فقط برای کشتار بی گناهان و تخریب ملکیت مردم خود کشی نمود؟

آیا اخلاق ژورنالست ها به آنها اجازه میدهد که از راپور دادن کشتار هزاران مسلمانان معصوم و بیگناه در «میانمار» ابا و رزند؟ آیا اخلاق ژورنالست ها به ایشان اجازه میدهد که یک حمله کننده مسلمان را بدون تأمل «تروریست» خطاب کنند اما یک حمله کننده یهود یا مسیحی را به تشوش دماغی او ربط دهند و یا به اساس قوانین مروجه باوی رفتار نمایند؟ مثلیکه قاتل ۵۸ نفر و زخمی کننده ۵۳۰ نفر که ملیون و پوکر باز ملیون دالری بود تکلیف عقلی ادعا شد و یا قاتل چرچ تکساس که ۲۶ نفر را به شمول سه نسل یک فامیل حتی یک طفل ۱۸ ماهه را بقتل رسانید و ۲۶ نفر دیگر را مجروح ساخت؛ متهم به تشوش عقلی شده است.

Maaid Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 - 7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول: محمد قوی کوشان

قزلباش و هزاره (دنباله ازصفحهٔ هفتم)

درقسمت دیگرمولف ارحمندجناب محبی راجع به روابط امیر تیمور کورگان وقزلباشان چنین مینگارند:
«...تیمور درراستای جهان کنشایی، آخرها به بلاد روم حمله برده، ایلدرم بایزید فرمانروای قدرتمندآنچارا اسیر، مملکتش راتسخیر واسیران نظامی راباخود بر داشته درراه بازگشت است. تیمور که ازروم برگشته، بسیارسنگین بار است، واسیران نظامی ومال خواسته واندوخته های بشمارازانقره و دیگربلاد روم باخوددارد.. میخواهدگذری به شهراردبیل کندو از پیران طریقت دیدار ودلجویی نموده، دعای خیربگیرد! درملاقاتیکه بین تیمورجهانکشاوشیخ خواجه علی(۸۰۵ هق ۱۴۰۲م) مرشدبزرگ خانقاه اتفاق افتاد، درپایان تیموراصرارنمود که شیخ خواجه علی هر آنچه ازاومیخواهد، بی مهبابا بخواهد. شیخ علی بایک اندازه«نی ونو «آزادی اسرای چندین هزارنفری تیمورا، که بردستگاه تیمور سنگینی هم میکرد (چون بین صوفیان اردبیل وصوفیان آسیای صغیر روابط صمیمانه موجودبود) خواستارگردید، واوینز تمامی اسیران را به رئیس خاندان صفوی بخشید، ویل وپیسۀ بسیارهم دراختیارخانقاه درویشان اردبیل گذاشت، که ازطرف مرشدبخرج ساختن خانه و جای رهایش برای آزادشدگان رسانیده شد.

ازطرفی تعدادکثیردیگردردردوپنجاه هزارخانوار ازمردمان «قره تاتار «راکه شایدازدورهٔ سلجوقیان(قرن پنج) وباهولالگو (قرن هفت) جزء سپاه آورده وآنها درشامات جابجا شده بودند، تیمور دستوربرگشت به ماورالانهرداده واسباب سفرآنها را بازن وفرزند و مالرداری شان فراهم کرده بود، ازین عده هم تعدادی جذب شیوخ اردبیل گردید. این امرموجب گردیدکه ترکان آزادشده، چند نسل خودرامدیون شیوخ صفوی دانسته بعنوان مریدان جان بر کف، چندی بعدواحد اجتماعی نظامی «قزلباش » راتشکیل داده وباجوش وخروش، پیرم ومرشدم گفته معرکه ها بیارایند...»

دربخش دیگر کتاب محبی گرامی به ارتباط نقش قزلباشان در گیرودارونشیب وفرزهای شهرتاریخی قندهارچنین تذکررفته است:
«به ارتباط قندهاربایدگفت شاه صفی که باشاه جهان مغلی همدوره بود، نتوانست قندهاررانگه دارد، وطرف تیموری هندآنرامتصرف شد، تاینکه درسال ۱۶۴۷م شاه عباس دوم بانپناه هزارسپاهی شهر قندهاررابعدازدوینم ماه محاصره توانست پس گرفته وبست زمینداور راهم بدست آورده وبدان الحاق نمود، وده هزارازسپاهیان قزلباش را درشهرگذاشته وخود ازراه فراه وهرات ومشهدبه اصفهان برگشت. «آقای محبی برای تایید این مطلب، کتاب معروف «افغانستان درمسیر تاریخ «مولف فقیدمیرغلام محمدغبارررا ریفرانس داده ومینویسد:
«طی این وقایع مردبرسراقتدارهندوستان یعنی اورنگ زیب در مسایل ملتان وشهرهای دیگر کابلستان مصروف بود، وخودنتوانست بسروقت قندهاربرسد، اما سال دیگرباسپاه بزرگی مرکب ازهفتاد هزارنفربراه کابل وغزنین به قندهاررسید. شاه جهان هم شایدبرای نظارت بکابل آمد. درین وقت غله نایاب شد، مهراب خان افسر با شجاعت قزلباش ازقندهار مدافعه میکند، مهاجمین توفیقی بدست نیاورده، کاررا بوقت دیگرگذاشته ورفتند. درسال ۱۰۶۱هق ۱۶۵۰م شاه جهان یک اردوی شصت هزارنفری باتوپ وفیل، بازبیادت اورنگ زیب ازملتان وسندفرستاد. بازهم فتح قندهارمسیرنشد. بار سوم درهمان سال تحت قیادت داراشکوه هفتادهزارسواره وده هزار تفنگچی وشش هزاربیلدار وپنجصدنفرسقا، سه هزاراشتر ۶۰۰ فیل، چهارهزاربان، ده هزارمن باروت، ۵۰۰ من سرب، چهاردانه توپ خوردوکلان و۳۰هزارگلوله، شهرقندهاررادرمحاصره کشید. سپاه قزلباش (محافظ قندهار) به کمک دیگرمردم قندهارتحت قیادت افسرمشهورخودمهراب خان قزلباش بادلاوری عجیب دفاع کردند. جنگ پنج ماه طول کشیدوچون کاری نتوانستند ازپیش ببرند، برای همیشه ازتسخیرقندهاردست کشیدند.

دوقبیلۀ باصلابت پشتون:
اوایل قرن هژدهم میلادی است، دراین مقطع اززمان درپهلوی باشندگان تاجیک وقزلباش وهزاره درقندهار زیادتربنام دوقبیلۀ باصلابت غلزایی وابدالی برمیحوریم، که نام شان تازه برجستگی خاص بخودگرفته است. غلجایی هامبتکر رویدادهاو مباشرحوادثی بودندکه منجربه اضمحلال وواژگون شدن امپراتوری دیربای صفوی گردید. این خودطلیعۀ بودبرای تشکیل حکومت مستقل احمدشاه، که ظرف سی سال آینده، اमतوسط ابدالی هادر یک قسمت ازخراسان صورت گرفت ...»

مولف وپژوهشگرخوش ذوق درقصول گوناگو کتابش گلچینی ازاشعارمولوی وسعدی وحافظ نموده، که مصرع ذیل باطماعان تسخیرقندهاره به ارتباط گزارش فوق، نکته پردازی دلپذیری دارد:
تکیه براخترشبگردمکن کاین عیار تاج کاووس ربودو کمر کیخسرو

داکترعنایت الله شهرانی

چرخ فلک

کاردنیا بسکه مشکل بود عقبی ریختند

وعدهٔ امروز خون شد رنگ فردا ریختند

عالیجاه ودانشی مردوطن پروفیسرداکترعبدالواسع لطیفی، کتاب یادداشتهای شفاهی علامه خلیلی را، بعدازمعرفی درجریدهٔ وزین امید، با الطاف کریمانه برای این شاگردشان فرستادند، تا بخوانم وبدانم که درآن گنجینهٔ اسرارچه رازهای نهانی نهفته بود که هرگزمن ودیگران ازآن آگاهی نداشته ایم.

به پیری هم ندانستیم افسوس که دنیابازی طفلانۀ کیست قهرمان این کتاب، ماری بیگم خلیلی بدستکاری محمدافضل ناصری میباشند، وعمده ترین کارویادگارزین بخاطراستخراج و انتقال صدابه زبان قلم، بنام نامی دانشمندمحترم محمدقوی کوشان خاتمه مییابد.

ازفحوای گفتاراستادجنت مکان خلیلی برمی آیدکه دخترش ماری بیگم رابقیمت جان دوست داشته وبخواهش او و شوهرمحترمش درشرح حال به گفتارآمده:

مستمع صاحب سخن رابرسرکارآورد

غنچهٔ سرمست بلبل رابه گفتارآورد

استاد، بیهقی خون، عاشق محمودغزنوی ومسعودغزنوی، دوست سنایی، رفیق مولویها، نظامیها، خاقانیها، فردوسیها، فرخیها، جامیها و بیدلها، همنشین باسرورگویا، داکترمحمدانس، نجیب الله تورویانا، پژواک، قاری ملک الشعرا، استادبیتاب، هاشم شایق افندی، استاد استادان سلجوقی، استادمجروح، عالمشاهی، مولوی عبدالحی پنجشیری مولوی کاموی، خلیفۀ قزل ایاق، نزبهی ودیگربزرگان وصاحبلان، سعی کرده تاستون فقرات سرگذشت حیاتی خودراترسیم نماید، و واسفا که هزاران گفتنی های دیگررا ناگفته رفته، ولی جای شکراست که روزنۀ مطالعهٔ دورن حرمسراها رابازنموده وحقایقی رااظهارنموده که درنوشته هاوخاطرات دیگران نخوانده بودیم، ودرین متن شمه ای از اسرايست که ازدرون ظلمت سراهای سلطنتی افشاشده است.

وجودامعمايست حافظ که تحقیقش فسون است وفسانه

خواندن کتاب یادداشتهای استادخلیلی خواننده رابیادداستانهای ورقه وگلشاه، سبزپری وزردپری و شهزادگانی میآوردکه تصادفات روزگارآنهارازحالات عادی به موقوفات غیرقابل تصورمیرساند. طفلی که بوقت تولداوراپادشاه زمانه نامگذاری مینماید، وبه دورهٔ فرزندآن پادشاه، که باشکست دادن امپراتوری هفت اقلیم، استقلال وطن رابه دست می آورد، یتیم میشودوگوسفندچرانی می کند.

گشادوبست چشمت عالم آراست جهان پیدا وپنهانی ندارد

سالاپیش این قلم کتاب«بمگان»تألیفی استادمغفورخلیلی راتعلیق وتحشیه بسته بودم، ودربیونیورستی دهلی طبع رسیده بود، من گمان میکردم درمعرفی استادحقش راتاحدی اداکرده بودم، ولی بامطالعۀ یاد داشتهای استاد، بخاطرآنکه استادرابصورت درست نمی شناختم، ازآن کارخودنادم میباشم. ازذکاوت محیرالعقول استادخلیلی وازبنکه درنثر ونظم اورا سرور وسردار ادباءگفته بودم، باتأسف که

عبدالقدیر فائق هروی

شنتلی - ورجینیا

ملت فرزانه

وای صدهاوی برآن ملت فرزانه‌ای حکمرانی هانماید برسرش بیگانه‌ای دین آبابی وفرهنگش نماید پایمال غیرت ومردانگی اوشودافسانه‌ای جمع سازدلشکری راهراشعالش همی دفع بن لادن واتباعش شودهائۀ‌ای گوید! ماهرامحای تروریم آمدیم ادعای اودروغ است ویودسامانه‌ای تاکند کشورگشایی دردیار مسلمین مسجدو محراب آنهارا کندبخانه‌ای زین سبب درکفراس بن کسی رابرگزید تاشودحاکم بماز برا که بدبختانه‌ای ترک وتاجیک وهزاره نزدشان قدری نداشت دیده‌ای ز آنها کسی راصاحب کابینه‌ای؟

غیراینان هیچکس خودراتمی سازدغلام تابلدست آردمقام ویول وعشرتخانه‌ای

حامدکزری که دهسال است گردیده زعم ازعروسکهای سی‌ای‌ای عجب دردانه‌ای

تا برقصطبق سازشان درین محنت سرا جزقیله پروری نبودورایارانه‌ای

طالبان رانام نهاده ست زما بچیان این تملق راشمارند آن ملاعین گانه‌ای

کوجیان راکردمسکون برراضی شمال کرده آنهارامجهزباسلاح تاک ویاتویخانه‌ای

نه پلائی داردونه دانی یا کوششی تابسازد این وطن راکشورجائۀ‌ای

شهرکابل ازعفوت گشته چون بیت الحلاء فاقد کانال باشدهر که داردخانه‌ای زندگانی میکنندمردم میان خیمه ها اغنیاراشدمیسرقصرها کاشانه‌ای

رشوه ویورکراسی دردوایرلاند خاصتاتدرمحاکم دالرت چون آنه‌ای

اجنبی گوید که مالزین وطن کی میرویم تانسازیم پایگاهی هرخود یالانه‌ای

ای خراسانی جراحفتی وشمشیرت کجاست؟ حرکتی کن سرابه یک نعرهٔ مستانه‌ای

ازسرگذشت عجیب اوآگاهی نداشتم.

کمپیوترکه مغزالکترونیکی است،اگرمدتى سپرى گردد،ویروس میگیرد، ولی مغزخارق العادهٔ استاددرهشتادوچندسالگی آنقدرنامهها، نسلهاونسبها، تواریخ واشعارووقایع رایبادآورده، که انسان راغرق حیرت میسازد. ما اززبان یکنعدادمیشندیم که استادمداح درباروبه مقام شاهی قرابت دارد،ولی باخواندن خاطرات استاد، دانسته شدکه پیشنهاد اعدام استادراتوسط محمدهاشم خان، شاه نپذیرفته ودرتمام عمراستاد مغفور اگرعزتی یافته ویاصاحب مقامی شده، به برکت وزوردانش و علمیت وی بوده است و بس .

ازخواندن یادداشتهای استاد درسی موضوعات ملتفت شدیم: خواننده بودیم که«گناه مردم شط العرب چیست؟ «استاددرست آن «گناه ساحل «وناجی را«منجی»، «سنگ شاه مقصودرابه»شاه مسعود»(...) نوشته ونامهای اصلی خلیفه قزل ایاق (عابدنظر مخدوم) ومولوی عبدالحی را(باینده محمد) گفته است.

استاد، فیض محمدخان زکریا رانسبت حسن خط وبیدل شناسی توصیف نموده، مگرنوشتهٔ یک پروفیسرمحترم درجریدهٔ امید موضوع راردمینماید. من نگارنده تنهاوتنهاشادروان استادفضل احمدنینواز را تاییدمینمایم واگرگاهی هم اینجناب طرفداری کرده باشم، بخاطرآن هنرمند بی بدیل بوده است، وازپدرش هرگز جانبداری ننموده ام.

درخصوص مرحوم شاه محمودخان غازی، به نوشته های مرحوم کتاب بزودی تجدیدچاپ شود. درکتاب متأسفانه استاددرچندین جای وعدهٔ گفتارنموده، ولی مهلت اظهارآن مفاهیم برایش میسرنشده است.

امیداست کسیکه این کتاب راتجدیدچاپ مینماید، بایددقیقانه تصحیح، تعلیق وتحشیه بندد، خصوصاکسیکه دربارهٔ حیات پرباروثمر استادآگاهی داشته باشد. واینک چندموضوعی که تأملات درآنها دیده میشود:
یک: درصفحهٔ ۳۳ استادفرموده که به شجاعت محمدنادرشاه خان وبرادرانش درجهبۀ پکتیاموفقیّت بدست آمد، ولی بقرارنوشتهٔ یک شاهدعینی(ظفرحسین آیبک) که درخیمۀ سپهسالارنادرخان بوقت جنگ همراه بود، وازهمه جزئیات حملات وبردوباخت هاواقف بوده، چنین مفهوم بدست میآید:«ازخوش قسمتی سپه سالارصاحب وکرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظارمردم رنگ فتح وبیروزی راگرفت...»(ص ۲۰۴خاطرات ظفرحسین)

دو: درکتاب یادداشتهای استادآمده:«درسال اول حکومت ظاهر شاه، محمدولیخان به امرهاشم خان صدراعظم اعدام گردید»(ص ۵۴). قراریکه این نگارندهٔ کتاب شاه محمدولیخان دروازی راتالیف نموده ام، محمدولیخان دروازی دراخیرسلطنت محمدنادرشاه خان وبه امروی اعدام گردید. چنانچه مرحوم سیدقاسم رشتیامینویسدکه محمدنادرشاه ۵۴روزبعدازاعدام محمدولیخان توسط عبدالخالق کشته میشود.

سه: درصفحه ۲۹۷ شخصی نام«سیدعبدالوهاب شهرانی»آمده است،اینجناب دربن باره اشتباه دارم وتاکون دربارهٔ تخلص آن شخص معلومات بدست نیامده، وشایدشعرانی ویاشیرانی باشد. چار:اگردرکتاب استابدقت وغورعمیق نگاه شود، استادنفوذ کمونیسم رادرافغانستان بصورت مستقیم وغیرمستقیم توسط یکی از سرمایه داران وصاحب کرسی بلندمیداند،منهم ازسالهالابراوشک داشتم.

پنج: درصفحه ۲۷۱ استادفرموده اندکه خرقۀ مبارکه راوز طریق بدخشان آورده اند. اینجناب درساله ایکه دربارهٔ خرقۀ مطهره نوشته ام، میدانم که خرقه را ازفیض آبادبدخشان وزیرشاه ولیخان آورده است. فیض آباداتارسیدن خرقۀ مبارکه بنام«جوزون » یادمیشد، وخرقۀ مبارکه دربدخشان تشریف داشت وآوردن خرقۀ مبارکه از بخارا نادرست است. شش: درصفحهٔ ۳۳۱ دنوفرهمزمان بحیث وزیرمعارف معرفی شده اند. والبته بسی سخنهای دیگر، که درچاپ دوم باید تبدیلات صورت بگیرد. چون همه گفتارهنگام پیری علامۀ بزرگوار حضرت استادخلیلی صورت یافته وشفاهی بوده است، ومی باید کتاب بادرنظرداشت اصل گفتاراستاد بدون تغییر وتحریف چاپ وهمه مسایل شرح وبسط وتحشیه وتعلیق وتصحیحشده درپاورقی اضافه گردد.

این کتاب از نادرات زمان ما، از کمیاب ترین تاریخ وطن است. بروح پرفتوح استادکه مولف بیش ازشصت کتاب ورسالات اند، وبزرگترین ادیب وسخنورمعاصرمیباشند، ونشرشان به دورهٔ گذشته و کنونی نظیرندارد، هزاران دعا، وخداوندجایشان راخلدبرین ساخته روح مبارک آنهارا شادداشته باشد. آمین یارب العالمین. /

پروفسرداکترعبدالواسع لطیفی
پروفیسر **به انتشارات تازه**
عنوان : انسانیت برتر HIGHER HUMANISM
نویسنده : پروفیس.داکتر اشرف شهاب غبار
(به زبان انگلیسی)

«وقتی خداوند قصدبربادی مردمی راداشته باشد، آنانرادبرابرآرمانها و معنویات نشان کورمیسازد.» (سقراط)
این گفتارارزشمند فیلسوف بزرگ بشریت کهن، سقراط را به خاطری درآغاز این نوشته تذکردادم که درصفحهٔ آغازین کتاب پر از تعبیرات وتحلیل های علمی و فلسفی دوست دانشمند و گرامی ام پروفیسرداکتر اشرف شهاب غبار، فرزند برومند مورخ فقید وطن میرغلام محمدغبار، باخط درشت به انگلیسی جلب نظرمی کند.

همچنان بیان عالمانهٔ اندیشمندشهریآلمانی (البرت شوینزر) که من درزمان تحصیلات تخصصی ام درهامبورگ باآثار اوشناسایی یافتم، درهمان صفحه چنین تجلی دارد : «امروزباید یک رنسانس جدید درجامعه بشری به میدان آیدکه بزرگتر وپرنفوذتر از رنسانس سابق باشد. رنسانس اولی درعصرخود از خرابه های قرون وسطی سربلندکرد، حال بایدیک رنسانس بزرگتر که درسیر آن بشریت به این نکته ملتفت شودکه پدیدهٔ اخلاق و کرامت انسانی بلندترین حقیقت به شمارمیرود، واین تجربه ایست که درروشنی خودمی تواندبشریت را ازوسوسله های تاریک وپرازتیره بختی که آنرا میتوان میلان شدیدبه مادیات نامید، رهایی بخشد.»

بهرحال کتاب ارزشمند فلسفی روشنگرسیرتاریخی ارتقای دانش وشعور ومعنویات جامعهٔ انسانی که زیرعنوان «بشریت برتر» توسط پروفیسراشرف شهاب غبار در ۱۷۰ صفحه نوشته شده وموسسهٔ (پترلانگ) درنیویارک آنرا در همین تازگیها به نشررسانیده است، ازطریق آمازون بدستم رسید.

مولف دانشمندواستاد فلسفه دریکی ازیونیورستهای امریکا محترم پروفیسر غبار درمقدمهٔ کتابش مطلبی مینویسدکه من فشردهٔ آنرابه فارسی ارائه میکنم:

«مدنیت مودرن یک پدیدهٔ غم انگیز یاتراژیک راتبارز میدهدکه درسیر آن با پیشرفت محیرالعقول علمی وتکنالوژی، یک سیرنزولی رادعرصهٔ تحریر و ادبیات ومتمایل به خوشگذرانی ومتضرر گردیدن ارزشهای اخلاقی می پیماید. درین گیرودار فرهنگ ما از دیدگاه متفکرین گوناگون منحیت یک فرهنگ اغفال وگول زدن وبالاخیر منحیت یک فرهنگ افلاس معنوی تبارزمیکند. سؤال اینجاست که آبادرخلال این رویدادها مابوسی یک عصرتاریکی مجدد حرکت میکنیم؟... امروزبعضی نویسندگان وتولیدکنندگان و تهیه کنندگان (ساینس فکشن) باداستانهای تخیلی عجیب، ذهنیت مردم رابطرف یک تصویر ومنظرهٔ کابوسی آینده سوق میدهند... من درینجا یک سؤال انتقادی طرح میکنم: ریشهٔ اصلی وسببی این تراژیدی مودرن ما ازنظر بینش وارزش های فلسفی درکجاست؟

بزرگترین سبب انحطاط همانا سیستم ناموزون تعلیم وتربیه و آموزش ماست، که یک هدف دوگانه راتعقیب میکند. بطوریکه یک ارزش ونمای روشنگر کرکتر پرورش دهنده دربرابریک کرکتر نسیان ومسامحه کاری درتقابل هم قرار میگردد. کم ارزشی اخلاقی درپدیدهٔ این واقعیت تبارزمیکندکه پروگرام آموزش تنویر کننده و روشنگراخلاق درمکاتب ماکدام جزء مهم روندتدریسی بشمارنمی آید. درنتیجه سیستم تعلیم وتربیهٔ ما درجریان اجتماعی نسل جوان ما یک جهش شیطانی ویک نوع ازهم پاشیدگی اخلاقی رابارمی آورد.

بهرصورت، ریشهٔ بیماری فرهنگی درکم شدن ارزش معنوی انسان یا (آدم) منشأ میگردد،ایدیولوژی مودرنیست یا نوگرایی با پدیدهٔ عدم تبارمزمایای طبیعت اصلی انسان مترافق شده سیرمنفی می پیماید. درین رویدادموضوع مفکورهٔ افزاری یا INSTRUMENTALISM (جان دیوی) و تفکر(اکزستیالیسم) ژان پول سارتر، و تجربهٔ ضدافلاطونی کارل پوپر، سهم قابل ذکری گرفته است. اینهادرپایین آوردن ارزش معنوی انسان مودرن نقش ویژهٔ خودرابازی کرده اند. لذابرای رهایی ازین رویداد وراه یابی روشن دراثرفعلی ام یک تحلیل وبررسی عمیق فلسفی بکاررفته است

مفکوره و ایدیال (انسانیت برتر) درین کتاب من موضوع اصلی را درآستانهٔ تراژیدی مودرن دربرمیگیرد، وهدف آن نیرومندی و قدرتمندساختن شخصیت انسان و رنسانس فرهنگی میباشد. در قسمت اول کتاب من نظریات فلسفی را بحیث تسکین دهندهٔ مقابل نظریات ماده گرایی یافزیکالیست PHYSICALISTموردبررسی قرار داده ام ودرین میان نقش قدرتمندشعور یا کانسانس انسان راکه روحیات یا PSYSHEپروورشگاه آن است، توضیح کرده ام. درقسمت دوم برهه های خاص تاریخ فرهنگ رنسانس وتنویرفکری را

بررسی کرده ام، البته نه بحیث یک مورخ که رویدادهارابطور عمومی جمع آوری کنم، بلکه بحیث روشنگر وکرتیک فلسفی راههای رجعت وتبازرز دو بارهٔ انسانیت برتر HIGHER HUMANISMراتوضیح داده وبرملا ساخته ام .

درقسمت سوم من تغییرارزشهارا درمسیرتجدد یامودرنتی براساس چلنج فلسفی دانشمندشهر، نیچه، و هیدگر، منقدین این رویداد موردبحث قرارداده ودر مقابل آن معنی ودستآورد انسانیت برتر را روشن ساخته ام.

من بطورواضح تشریح فینومینولوژی (رویدادآشکار) وتجربه رویدادتصوری وازهمه بالاتر ومهمتر واقع بیننی دیبالکتیک (مناظرهٔ منطقی) رانوشته ام.

بطورعمومی کوشش ومیلان فلسفی من درین کتاب همان طوریکه قبلاً در اثر دیگرخود باعنوان (تنویرعالی) نیزبیاآورنده ام، هماناواقعیینی دیالکتیک می باشد. درتشریح این پدیدهٔ روشن من مناسبت بین واقعیینی ایدیالی واقعیینی وجودی رادرنزدگی انسانی بررسی کرده ام.

درپایان این مقدمه وپیشگفتار خودبه خوانندگان عزیزخودحالی میسازم که برای نوشتن مفکوره های ژرف فلسفی، یک شیوهٔ خاص نگارش راکه جدا از مکالمه عادی ومباحث خودمانی روزمره باشد، استفاده نموده ام. «

خوانندگان گرامی جریدهٔ مردمی امید، اینک درخاتمهٔ این معرفی مختصر کتاب علمی فلسفی دوست عزیزودانشمندم پروفیسراشرف شهاب غبار، و آرزوی صحت وسعدتش، قسمتی ازمتن نامهٔ راکه درهمین راستابه خواهر فرزانه اش داکتر ناغبار، که همین کتاب برادرارشخودرا درمتن کامل انگلیسی آن تحت مطالعه دارد، به شما پیشکش می دارم :

هفدهم ماه اکتوبر۲۰۱۷

داکتر رناجان عزیزوگرامی، سلام خالصانه وآرزوهای نیک برای صحت و سلامتی تان تقدیم است. طوریکه چندروزقبل درصحبت تلفونی تذکردادیم، مکالمه وتبادلۀ فکری بادوستان هم ذهنیت وهم نظر میتواندانسان رادرین دنیای کنونی پرازتلاطم ووقایع دلخراش وتکان دهنده، یک آرامش معنوی نسبی ببخشد، زیراانعکاس رویدادی غم انگیز وفاجعناک بعضاً باعث افسردگی ودلتنگی شده ومیتواندبه یک استرس دردناک تبدیل شود، وطوریکه خودتان منحیت یک داکترطب آزموده میدانید، دوام وتکرارچنین استرس وافسردگی باعث افزاز هرمون ضررناک (کورتیزول) میشودکه به نوبهٔ خودقوای طبیعی دماغی عضویت انسان راپایین میآورد.

بهرحال، منشأ اصلی این اندیشه هاهمانا پدیدهٔ دردناک نزول کرامت انسانی و بروز شقاوت وبداندیشی روزافزون درجوامع بشری میباشد. ولی خوشبختانه عناصرخیرخواه وروشن ضمیری هم هستندکه برای تحلیل وچاره سازی این رویدادها وجلوگیری ازسقوط قهقرایی کرامت واخلاق انسانی، سعی وتلاش بهیخواهانه دارند تاراههای نجات راچه دربیانات وچه درآثارتحریری و کنفرانس هاومصاحبه های روشنگرخود برملا سازند. درهمین راستا همین حالا کتاب ارزشمندوپراز تحلیلهای فلسفی برادربزرگ ماجناب پروفیسر اشرف شهاب غبار زیرعنوان(انسانیت عالی) جهت بررسی روبرویم بازاست که شانیز درهمین شب وروز تحت مطالعهٔ خودقرارداده اید.

پروفیسرصاحب درپیشگفتارخود نکات عمدهٔ راتذکردادده که مفکورهٔ انسانیت عالی یک پدیدهٔ بسیارفراموش شده گردیده، واحیاناً یک فراموشی وکم نگری درساحهٔ تحمل وشکیبایی انسانی بشمارمیرودکه بلهواسی تاریخی رابه میدان آورده است. تصویرچنین سایه ها(تاریکیها) درزمینهٔ اندیشه های رو به انحطاط بشری تأثیرنموده ومعنویات وذهنیت انسان رازیر پوشش قرارمیدهد.

درهمین راستا درپشتی کتاب جناب پروفیسرغبار، گفتارتحلیلی یک دانشمند وفیلسوف معاصر دربارهٔ متن اثرچنین جلب نظرمی کند: «مفکوره وایدیال (انسانیت عالی) درواقعیت مدنیت کنونی یامودرن ماراچلنج داده وموردسؤال قرارمیدهدکه درآن تنزیل وسیرقهقرایی تصویر(جامعهٔ) انسانی به مشاهده می رسد وباعث یک انتقاد یاکرتیک دربرابر(انسانیت بورژوازی) بشمارمیرود.»
بهرحال، امیداست درین شب وروز پرحادثهٔ ایکه دراثرخصومت وشقاوت انسان برانسان جامعهٔ بری روزتاروزمتضرر ودردمندهمیشود، بالاخیر این بیت سعدی طرف توجه جهانی قرار گیرد :

بنی آدم اعضای یک دیگر اند که درآفرینش ز یک گوهراند
چوعضوی به دردآورد روزگار دگرعضو هارا نماند قرار
باعرض حرمت، لطیفی /.

نصیراحمد رازی

سدنی، آسترالیا

داستان های همسو با تصوف (۳۳)

سماع آرام جان زندگانیت کسی داند که او را جان جانست کسی خواهدکه او بیدارگردد که او خفته میان بوستانست ولیک آنکوبه زندان خفته باشد اگر بیدار گردد در زیانست
سماع آنجابکن کانجاعروسیست نه درمانم که آن جای فغانست
کسی کوجوهرخودراندیده ست کسی کان ماه ازچشمش نهانست
چنین کس راسماع ودف چه باید سماع از بهر وصل دلستانست

کسانی راکه روشن سوی قبلهست سماع این جهان وآن جهانست خصوصاً حلقه‌ای کاندلر سماعند همی گردند و کعبه در میانست اگرکان شکرخواهی همانجاست ور انگشت شکر خود رایگانست
سماع : سماع بهترین وموثرترین آزمایش احساس وعواطف لطیف است، پایگاه همدلی وهمزبانی است، آرامشی لذت بخش وشور انگیزی میبخشد، به طوریکه اضطراب رازیربای سماعیان لگدکوب میکنند. مولوی این آثار رادر سماع میدید، وی به اشاره محبوبش شمس تبریزی در فراخنای سماع که به دلش گرمی وبه اندیشه اش نیرووبه کلامش جذبه میدادروی آورد.درآن لحظات شکوهمند پایکوبی آوای نای وضربهای دف همه آشفتهگیهاوپریشانی های روانی اش رمق میکند.

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را

سماع وعظ کجا، نغمهٔ رباب کجا!

اگرجلال الدین مولینا درغلبات شورسماع سرشتش تغییرکرده ازخودیبخود میشد وکلام موزون وآهنگین خلق میکرد، به واسطهٔ کرامات سماع و موسیقی بود. مولوی بخوبی بادیدباطن مشاهده کردکه سماع آرامبخش است، ساختی است که درآن لذات معنوی رادرمی یابد، پایکوبی ودست افشانی کالبدرابه جنبش درمیآورد، جان به حرکت درمیآید، حواس ظاهری تعطیل وحواس باطنی بیدارمیشود، درآنجا خبری اززیان وسودو ازبیم زوال نیست .

بدین جهت مولوی اغلب شبها وروزهادرسماع درمیآمد، چرخها می زدوعره هامیکشید، حتی بدان جنبهٔ تقدس وشکوه آسمانی می بخشیدوآثاراین شور و هیجان رادرمثنوی چنین فاش میکرد :
قبله ازدل ساخت آمد دردعا لیس للانسان الاما سعی
پیش ازآن کوپاسخی بشنیده بود سالها اندر دعا پیچیده بود
بی اجابت بر دعا ها می تنید از کرم لبیک پنهان می شنید
چونک بی‌دف رقص میکردآن علیل زاعتمادوجودخلاق جلیل
سوی او نه هاتف و نه پیک بود گوش اومیدش پر از لبیک بود

بی‌زبان میگفت اومیدش تعال ازدلش میروفت آن دعوت ملال
آن کیوتر راکه بام آموختست تومخوان می‌راثش کان پردوختست
ای ضیاءالحق حسامالدین برانش کز ملاقات توبر رستست جانش
گر برانی مرغ جانش ازگراف هم بگرد بام تو آرد طواف
چینه و نقلش همه بر بام تست بر زنان بر اوج مست دام تست
گر دمی منکر شود دزدانه روح در ادای شکرت ای فتح و فتوح

شحنهٔ عشق مکرر کینه‌اش طشت آتش می‌نهد بر سینه‌اش
که بیا سوی مه و بگذر ز گرد شاه عشقت خواند زوتر باز گرد

گرد این بام و کبوترخانه من چون کبوتر پر زخم مستانه من
جبرئیل عشقم و سدرهم تویی من سقیم عیسی مریم تویی
جوش ده آن بحر گوهربار را خوش بپرس امروز این بیمار را
چون توآن اوشدی بحرآن اوست گرچه این دم نوبت بحران اوست

این خودآن ناله‌ست کوگردآشکار آنچه پنهانست یارب زینهار
دو دهان داریم گویا هم‌چونی یک دهان پنهانست درلبهای وی
یک دهان نالان شده سوی شما های هویی در فکنده در هوا
لیک داند هرکه او رامنظرست که فغان این سری هم زان سرست

دمدمهٔ این نای از دمه‌ای اوست های هوی روح از هیهای اوست
گر نبودى با لیش نی را سمر نی جهان را پر نکردى از شکر شمس به گوش مولوی خوانده بودآنان که دراین جهان آرامش نمی بینند و قادرنیستند یأس وناامیدی را ازساحت وجود برطرف نمایند، به سماع درآیند تا آثارمطبوع ومسرت بخش آنرا باتمام وجود درک کنند.

برخی صاحبان نظر معرفت معتقدند چرخش درسماع هم نیایش است وهم ستایش و عشاق رابه حوزهٔ بسیار ازنادیدنی ها نزدیک میکند، سالک درسماع پاک باجهان وبا ماوراءالطبیعه رابطهٔ معنوی وخالصانه پیدامیکندوبدان چنان نیرو میبخشدکه بررازهای طبیعت دست یابد وایمانش راسخترگردد. چرخیدن و رقصیدن هم آهنگی دل وروح است، درآوا ونغمات شورانگیزموسیقی است که انسان عاشق ومعتقد خودرابسان ذرهٔ

انجنیر عبدالصبور فروزان استاد دانشگاه دریوجرسی

تلویزیون ژوندون

مظهر تعصب زبانی وقومگرایی درافغانستان
اظهارات وبیانات شخصیت‌های ملی چون شادروانان عبدالهادی داوی، استادخلیل الله خلیلی، غلام حضرت کوشان وداکترعبدالمجید خان، وحتی اشخاص خیر اندیش نزدیک به خانوادهٔ شاه، چون سردارغلام احمد نوید وسردارشاه ولیخان که درحکومتداری محمد ظاهرشاه فعال بودند، نشان می‌دهدکه این شاه تاجه اندازهٔ عاطل ویبخر درخواب سنگین رفته بودکه برای چهل سال ازآن بیدار نشد، وطی آنزمان نه پیشرفتی نصیب شدونه ملتی ساخته شد. برعکس نفاق و تفرقه درمیان اقوام وملیتهای مختلف کشور به سرحدی رسیده که جامعهٔ کنونی وملت پراکنده مملو ازگروههاواقوام، اگر نه متخاصم،امابجان هم افتیده، حاصل آن دورهٔ طولانی بودکه زمینهٔ درازشدن دستهای ناپاک اجنبی رادر خاک مساعد ساخت.

مرحوم داکترعبدالمجیدخان درصحبتهایش باشادروان غلام حضرت کوشان میگوید ازسردارشاه ولیخان شنیده بودکه اوچندین باربرای ظاهرشاه گوشزد کردکه جلوخودسریها ونیات مخرب داؤود رابگیردکه آخرنه آخر اویک بلایی رابرملت می آورد. شاه ولی به داکترمجیدگفت: «این شاه هرگزحرف کاکای ریش سفیدش را نشنید وهردفعه میگفت که آغه لاله ام هرگز کاری نخواهدکردکه مملکت به مشکلات دچارشود.» درحقیقت گویاین شاه قسم یاد کرده بودکه راه پدررا تعقیب مینماید ونصایح کاکای بزرگوارش سردار محمدهاشم راآویزهٔ گوش خودسازد.

اززبان ریش سفیدان کابل شنیده ام هاشمخان که درمیان مردم به جلدشهرت داشت، برادرزادهٔ جوانش محمدظاهراطوری پرورش میداد که مادام العمرخود وخانوادهٔ سرداران مرفه وحاکم باشند ورعایا همه مطیع ومحتاج! هاشم جلاَد درحوالی کابل باغی داشت سر سبز که برای تفریح وخوشگذرانی گوارا ودلیذیربود. اوشوق پرورش فیل مرغ داشت وچندین صدفیل مرغ رادر آنجا نگهداری مینمود. خدمه وکارگران زیادی درخدمت آن باغ بودندکه معاش شان و رزق فیل مرغها ازبیت المال چاره سازی میگردید. یک روزهاشم جلاَد به آمرکلان آن باغ دستورداد که درهمین دوهفتهٔ آینده ماکولات فیل مرغها دوچندحواله گردد وآب ودانهٔ فراوان به ایشان داده شود وهرناز ونعمتی که است درحق آنهادریغ نگردد. آمرفیل مرغهادستوررا انجام داد وطی اینزمان فیل مرغهادرچنان راحت وتنعمی بسربردندکه هرگزدرخیال شان هم نمی گذشت!

درختم دوهفته، هاشم جلاَد به برادرزاده هایش، ظاهرو داؤود و نعیم گفت فردا به تماشای فیل مرغها میرویم، ورفتند. خدم وحشم همه به استقبال صدر اعظم وبرادرزاده هایش حاضرآمدند. آمرفیل مرغها به شاه وصدراعظم گزارش داد که ازفیض دستورجلالتآب صدراعظم، همه فیل مرغهادردو هفته آرام وشکم شان سیر وخاطر شان شادبود. هاشم جلاَد دستوردادآن حیوانهارا بیرون بکشند وسبدی مملو ازدانهٔ فیل مرغ بدست برادرزادهٔ خودشاه بچه داد وگفت برای فیل مرغها دانه بینداز. شاه نوبالغ بادست دانه وغله بسوی فیل مرغها پاش داد، هرقدر دانه می انداخت هیچ فیل مرغی بسویش نمی آمد، همهٔ شان سرشاروخرامان به هرسوی گشت وگذارمیکردند باسرهای بلندو قامت‌های استوار خرامان خرامان قدم میزدند وپروای هیچ چیز و هیچ کس را نداشتند! حتی این فیل مرغهای ناسپاس در فکرخود نگذشتانند که آخرشاه و صدراعظم کشوربه دیدن شان آمده اند!

هنگام بیرون شدن ازباغ، هاشم جلاَدبه آمرفیل مرغها دستورداد که همهٔ آنها در آشیانه هایشان بندی شوند وماکولات شان برای دوهفته قطع شده وهیچ کسی حق ندارد که درین مدت به مرغهاآب ودانه بدهد. آمر که سخت ترسیده وبی اعتنایی مرغها به شاه و کاکایش او را شدیداً آزرده وغضب ساخته بود، و درعین حال دلهرهٔ شدیدداشت که مبادا صدراعظم باآن خصلت ظالمانه کدام بلایی برسرمغ هانیاورد، سختگیری شدیدی راباقیل مرغهادرپیش گرفت. پس ازدوهفته، هاشم جلاَد به برادرزاده هادستوردادتا باوی بازبه آن باغ بروند. وقتی موکب شاهانه وهاشم جلاَدبه باغ رسید، به آمرفیل مرغها گفت تاآنها را ازکاشانه های شان بیرون بیاورد. چون بیرون آمدند همهٔ شان ازگرسنگی می لرزیدند وبه مشکل حرکت می کردند، سرهایشان خم وباله‌ای شان کشال و در پاهای شان قوت راه رفتن نداشتند .

هاشم جلاَد امرکردتا سبدی مملو ازدانه وغله رابه برادرزاده اش بدهندتابسوی فیل مرغها بپاشد. هنوزدانه ها درهوا بودند که آن آفریدگان خداوندباوجودی که نای راه رفتن نداشتند، لنگ لنگان بانفس های سوخته بسوی شاه دویدند، هرمشت دانهٔ که پاشیده میشد پرپرزنان بسوی آن دویده، یکی بالای دیگری افتیده به زمین

میخوردند تامگر دانهٔ رابامنقار بگیرند، همهٔ شان بریکدیگرحمله می بردند تادانهٔ او را بگیرند وهمه بجان هم افتاده بودند . صحنهٔ جالبی بودوآن بی زبانان دیگرنه غروری داشتند ونه توانی که بیاندیشند، فقط برای بدست آوردن دانهٔ که آنهم شکم شانراسیرنمی کرد، به پاهای شاه میلولیدند، خودرا خم وچم میکردند، هر فیل مرغ سعی داشت تادگیری رابه هروسيلهٔ که باشد دورساخته وخود امتیاز نزدیکی شاه راداشته باشد!حاضرین همه به این صحنهٔ هیجانی نگاه دوخته بودند. صدراعظم هاشم جلاَد چندسیددیگر دانه به برادر زاده داد تابسوی فیل مرغها بپاشد، دانه به اندازهٔ زیادشد که برای همه فیل مرغها به اندازهٔ کافی رسید وحتى بیشتررسید. جاغورهای مرغان پندیدوشکم های شان سیر شد، وهریک بهرطرف باسره‌ای بلند مغرور وخرامان رفتند، و قصهٔ شاه وعمویش برایشان مفت گردید!

هاشم جلاَد روبسوی برادرزاده اش کردوگفت: «فرزندم، ازین چه آموختی؟» شاه که هنوزبه پختگی نرسیده بود وذکاوتش همچون عمرش کم وقلیل بود، درک کرده نتوانست که مطلب عمویش ازآموختن چیست، باخوشی و وجد گفت: «کاکاجان امروزخوشم آمد که همهٔ فیل مرغها دوروپیشم لوتک می خوردند واکثراًنهارا لمس کردم، ولی بسیارجگرخون شدم که بیچاره گکها گرسنه و تشنه بودند»وتضرع کنان افزود که کاکاجان دگه ای قسم دستورها ره نتین که فیل مرغها برای دوهفته بی آب ودانه باشند که گناه دارد! هاشم، که همیشه درخانواده به اوصدراعظم کلان میگفتند، سرخودرا شوردادو آهسته باخودگفت (من درچه خیالم وفلک درچه خیال!) به برادرزاده خطاب کرد: «فرزندم اصل مطلب رانگرفتی، درمرتبهٔ اول که آمدیم فیل مرغها سیربودند و جاغور هایشان پر، هیچ پروای تو ومرانکردند، امامروز که همهٔ شان گرسنه بودندوبرای دوهفته روی آب ودانه راندیده بودند، وقتی برایشان دانه انداختی همه شتابزده بطرف تودویدند وبه دور وپیش تو دورمی خوردندومی تپیدند، در پاهای توافتیدند، یکدیگر رامیزدندتا دانهٔ برایشان برسد، توجهٔ همهٔ شان به تو بود وهمه مطیع ومحتاج تو! قضیهٔ ملت را همین طوربدان، اگرملت سیرشود و آسوده وآرام گردد، دیگرپروای من وترا نمی کنند، هرکس درفکروخیال خود میشود، سربلندو مغرور میشوند، درکله هایشان چیزهای اضافی پیدا میشود و روز و روزگار برای من وتو ناخوشآیند، تخت وتاج تویشتردوام نمی آرد. وقتی ملت گرسنه وفقیریاشد همه پاهای ترامی بوسند، وجودتو، جان وحتی لباسهای تو برایشان متبرک میباشد، مطیع وفرمانبردارتو میباشد، توان و وقت فکر کردن به چیزدیگری به جز پیدا کردن لقمهٔ نان رانمی داشته باشد وتخت وتاج توپایدار وسلطنت درخانوادهٔ ما دایمی میشود، فهمیدی فرزند؟! هرقدر مردم گرسنه تر بهتر، هرقدرملت فقیرتر بهتر ودردرسر کمتر!»

شاه جوان به فکرفرورفت، به گرسنگی فیل مرغهانیدشید، به تپیدن وپرپر زدن آنهادرپاهایش، به سیری آنهاوبه غرور ویی پروایی آنها، تکانی خورد و دانست که عموی بزرگوارش چه نسخهٔ جالبی برایش دادوچه درس عمیقی برایش آموخت! آنراآویزهٔ بناگوشش ساخت به اندازهٔ به آن نصایح صادقانه عمل کردومت رادرچنان فقر وفاقهٔ هولناک، گرسنگی وتنگدستی وحشتناک نگاه داشت که ازفرط گرسنگی علف میخوردند وازفشارتنگدستی اطفال شانرا دربازارهای پایتخت ودرفاصلهٔ کمتراز دومایل قصرسلطنتی لیلام میکردند و اگربفروش نمی رسیدند، درختم روزفریادمیزدند که به لحاظ خدا اینها رامفت ورایگان ببرید که ازگرسنگی تلف میشوند! فاصلهٔ قصرسلطنتی از این بازار طفل فروشی به اندازهٔ کوتاه بود که اگرآن شاه پنبهٔ غفلت رازگوش هایش دورمیکرد، صدای لیلام لیلام دل‌بندان رعایایش راخوب روشن می شنید اما همین هابودند که ازمساره مساجد میگفتند که این شاه سایهٔ خداست وبوسیدن دستها حتی لباسهای او وسیلهٔ رفتن به جنت اس، وبدتراینکه اطاعت ازین پادشاه ربا اطاعت ازخدا ورسول اوموعظه میکردند!!یکاش آن ملاهاومولوی ها ازخدا میترسیدند نه ازپادشاه وعموی ظالم او، که هدایت قرآن است و قرآن راهمانطوری که هست به عام الناس می رسانیدند و پاداش حق می گرفتند و از لطف سرکاری پرهیزمی کردند.

شنیده ام که دراوج سلطنت این شاه، درجنوب کشوردرچمکنی وجاجی میدان، درخوست وپکتیا مردم ازتنگدستی جواری راسوخته بعدآرد کرده واز آن نانی میپزند که تلخ باشد واطفال کمتریخورند، ودرشمال کشوردربدخشان ویادغیسات وتخار وغورات وهرات مردم ازگرسنگی علف میخوردند که ازآن شکم هایشان آماس می کرد وجان میدادند!

اندکی نگذشته بود که آن اندرزشاهم جلاَد به برادرزاده اش درشهرکابل پیچید وزن ومرد وهمه ازآن آگاه شدند، درکوچه وپسکوچه های کابل، خانه به خانه کسی نبود که ازآن آگاه نشده

باشد. گرچه کسی ازترس جباران سلطنتی آنراننوشت، ولی قصهٔ آن سینه به سینه ازنسلی به نسلی تاامروز انتقال کرد.

در واقع ماهیت اصلی ونیت ناشایستهٔ این خانواده برعلیه ملت‌ی که باآبله های دست و پا ایشان راتغذیه میکردند، افشا شد که این خانواده دربرابروطن ومردم ما چه سان می اندیشید وجه برنامهٔ شومی درسرداشت.

وقتی هاشم جلاَد ازین رسوایی آگاه شد، آقای عبدالستاروفولزایی رامجازات کردواز کار برطرف ساخت ومحبوس نمود، جناب فوفلزایی که بنابرضرورتی آنجا حضورداشت، بااعدادی ازخدمه وخدمتگاران آن باغ وباعبانان وفیل مرغ بانان شاهد آن صحنه وشاهدآن گفت وشنود میان کاکا وبرادرزاده بودند، اماهمه متفق الرأی بودند که فولزایی این گپ رادر دهن عام نینداخته بود، بلکه کارشخص خیراندیش دیگری بود، امامجازات را بیچاره فوفلزایی نصیب شد که اکثراً دردوران محمدزایی ها رسم همین بود!

اکثراعضای خاندان شاه درتجمل وخوشگذرانی، فراوانی نعمات، بی بندوباری ازقوانین ونازونعمت زندگی میکردند وفاصلهٔ زندگی آنان وسایر مردم اززمین تاآسمان بود، به اندازهٔ که وقتی نام محمدزایی که خانوادهٔ شاه بود گرفته میشد، مردم ناخودآگاه میدانستند که کسی است باتجمل، مطلق العنان، خود خواه، غرق درناز ونعمت وصاحب قدرت وثروت ومنصب عالی. درکابل رسم برین بود که اگرپسریچه یا دختربیچه هایی درخانوادهٔ، غذا میل دلش نمی بود ونمی خورد، یالباسی موردپسندش نمی بودونمی پوشید، والدین بالایشان عتاب میکردند که محمدزایی خونستی که چنین یاجنان غذا رانمی خورد یا چنین یاجنان لباسی رانمی پوشی! گویاملت جای خود وجای خاندان شاه را شناخته بود، که ملت طبقهٔ پایین جامعه وخاندان شاه طبقهٔ بالاونجیب زادگان بودند! خاندان شاه هم جای ملت راشناخته وكوشش میکردندتاباملت در تماس نشوندتابه ایشان آسیب صحی یاجانی نرسد. چنانکه اگرشاه مجبومی شددرمیان مردم ظاهرشود، دستکش میپوشیدتاازکسی به اومکروب سرایت نکند! خانوادهٔ شاه بخصوص آنهایکه قرابت نزدیکتربه اوداشتند، بدون این که اهلیت وشایستگی داشته باشند، مقامات ومناصب عالی کشورا که درواقع حق ملت بودند، یکسره انحصار کرده بودند وبعضی ازایشان بدون تحصیل کافی وداشتن تجربهٔ کاری وزندگی، به آن مقامات ومناصبی نصب میشدند که حق اشخاص باتجربه، تحصیلکرده وآزمودهٔ روزگاربودند. مثلاً زمانیکه سردارمحمدنعیم پسرعموی شاه زنده ساله بود درحالیکه فقط چندصنف محدود رادریسهٔ استقلال خوانده بود، مدیرعمومی سیاسی وزارت خارجه ساخته شد! همه میدانند که مدیریت عمومی سیاسی حساسترین دفتری دروزارت خارجهٔ یک کشوراست که اکثر دررأس آن دیپلوماتهای پخته کار، باتجربه، باعلم و فراست وآشنا باسیاست جهانی قرارمیداشته باشد، وپرواضح است که نعیم خان زنده ساله هیچیک ازآنها را نداشت وحتى مکتب عادی راخلاص نکرده بود و به اصطلاح مردم کابل هنوزطفلی بود که اگرسرش راپایین میکردی بوی شیر اذهاش می آمد!

جالب اینست که هنوزچندی نگذشته بود که درسراین سردار هوای سفارت زد و عموزادهٔ مهربانش اوراسفیر ونمایندهٔ خوددر ایتالیا ساخت! این بچهٔ تازه جوان بیست ساله که درتاریخ دیپلوماسی ممکن اولین سفیری به این سن وسال درجهان بوده باشد، ازعلم ودانش وتجربه کاملاً بیگانه بود، اماشنیده بود که دختران ایتالوی درزیبایی ولطایف بی همتانند، روی این اصل انتخابش ایتالیا بود. میگوینددرآنروزگار سفارت افغانستان درآنجا جایگهٔ رفت وآمددختران خوشگل ایتالیوی شده بودومردم محل سفارت افغانستان را زنگری خانه می گفتند(زنگری درزبان ایتالوی دخترانی راگویند که خودفروشی میکنند.) همین تأثیر سفیرشدن دربیست سالگی بود که سردارنعیم راتفغیبردادوآنگاهی که دروزارت خارجه شخص قدرتمندبود ونصب وعزل سفرا ودپلوماتهاانتها به قلم او میشد، هرکی را که میخواست درسفارتی مقرر میکرد ویابدیباخانم آن شخص نیزملاقات نماید. سردار شوهروخانش راملاقات مینمودواکثرملاقات هاجدا جداصورت میگرفت.

درنوشته های دانشمندمحترم سیدآقاهنری آمده که کسی می خواست به سفارتی مقررشود، نعیم خان به اواحوال داد که باخانمش یکجابه ملاقات سرداریاباید که یکی ازشرایط تقررراست! سردارامر کرد ملاقات بایدجداگانه باشداول خانم بعدشوهر. مدیر (قلم مخصوص!) سردار ! همینطوریرنامه ریخت، وقتی خانم داخل دفترسردارشد، دروازه رابستندوشوهرغیرتمند دراتاق انتظارماند! بعد ازیکساعت و اندی خانم باسر وروی پریشان ازدفترسر داربرآمدو کاغذی در دست داشت وبانفس سوخته به شوهرگفت: (دنباله درصفحهٔ ششم)



عنوان کتاب: قزلباش و هزاره در ابتدای تاریخ افغانستان مؤلف: احمدعلی محبی

کتاب روشنگریک بخش حساس و از نظر افتاده دو کتله برانزده ساختار کهن ملت باشاهامت افغانستان، که در سیرتاریخ کشور دوشادوش هموطنان و همرزمانشان کارنامه هاوسازندگی ارزشمندی داشته اند، از دست مدیرمدبرجریده وزین امید، کوشان عزیز بدستم رسید.

این مجموعه قطور و پر محتوا که در ۵۶۰ صفحه توسط پژوهشگر فرزانه و پرکاروطن، آقای احمدعلی محبی، در آغاز امسال در آلمان، با ویرایش رضوان محبی بچاپ رسیده، گوشه های ژرف حیات اجتماعی، شهروندی و سیاسی هموطنان قزلباش و هزاره را با شواهد و اسناد محکم تاریخی و گزارشات مورخین ملی و بین المللی با تحریر و بیان شیوا روشن نموده است.

در همین راستا مؤلف عزیز در قسمتی از دیباچه کتابش نوشته: «این داستان را گوشه و کنارهابسیاراست، کوشش شده از برتری خواهیهای قومی و قبیلهای بدور بوده و در جاهایی از نام آوران و پیشتازان هنرو فرهنگ به ذکر خیری یاد کرده، و اوضاع و احوال را هم کمی موشگافی نموده، سخنها نوراکه در طی پژوهشهای ژرف دریافت کرده و هر کدام بر پایه سند و مدرک استوار است، بارائۀ نقل قول عرضه میداریم.»

از سوانح محترم محبی بر میآید که مدتی در ریاست دارالتألیف وزارت معارف تحت نظر دکتر نجم الدین انصاری در تصحیح کتب درسی کوشیده و در انجمن تاریخ افغانستان در ادامه نویسندگی، تحت رهنمایهای استادانۀ احمدعلی کهزاد، در اهتمام مجله آریانا سهم فعال داشته، با مراقبت از چاپ کتب انجمن تاریخ، سرکار همیشگی اش با تاریخ مملکت بوده و فصل سامانیان را در تاریخ خراسان نوشته و برنده جایزه ابن سینا گردیده است.

مؤلف گرامی محتویات پژوهش و نوشته های پرتفصیل خود را در کتاب ارزشمندش چنین تلخیص و تبارز داده است:

«در لابلاهای سرگذشت شیرین و تلخ گذشتگان در خراسان با عظمت دیروز و افغانستان امروز، جرقه های تمدنی طوری زبانه میکشید که واقعا درخور وصف و بیان است. درین صحیفه از پیدایندگی تمدنی اثرگذار، از مهاجرتها، از سربر آوردن گان خوشنام و بدنام که در ادوار تاریخی اسلامی برویکار آمدند، تذکراتی کوتاه داده شده، با بزرگان بلند مرتبت و متفکرین صاحب سخن با سخن حرف زده شده است. در اینجا در پیشینه تاریخی اجداد قزلباش با یکی از واحدهای اجتماعی «غز» (سلجوقیان)، سرزده از هزار سال پیش، در اولین جایجایی در اناطولی، زبان فارسی را از خراسان زمین، از کناره های دریای پنجو سردریا تحفه ستانیده و به ممالک کناره مدیترانه سوغات برده اند، اشاره گردیده است. از بعضی معتقداتی که در بین مسلمانان پدید می آمده و در زندگی مسلمانان اثر انداخته مثل تصوف و حالات آن، پیوند تصوف با تشیع، نظریات اسماعیلیه ها، فصلی مسوط از هزاره که در ادامه تمدن قرون پنج و شش فلات ایران تأثیر گذار بوده، عاریه و به تحریر در آمده است. حکومتداری آل کرت پایه استوار در وحدت و استقلال خراسان شمرده شده است، وحشت آفرینی های چنگیز و تیمور هر چند کشنده بوده، اما تمدن خواهی اولاده که بساط رنسانس را در دنبال کشید، خوش آیند بود. رویکار آمدن امپراتوریهای افشار و درانی و پادشاهی بارکزیبها، همکاریهای مداوم قزلباشها را با خود داشته و در شقوق نظامی و ملکی و طبی و غیره اشتغال داشتند...»

مؤلف پرکار و محقق حیثیت و هویت قزلباشان و هزاره هادر افغانستان، در فصل دوم کتابش راجع به پیشینه تاریخی اجداد قزلباشان چنین توضیحات میدهد: «در این فصل پیشینه اجداد قزلباش (کلاه سرخها) از هزار سال پیش در کسوت غزان ترکمان و در شاخه سلجوقیان بلادروم به شرح گرفته شده است. صحبتی پیرامون چند نفر از صلابتمندان سلجوقی مثل طغرل بیگ، الپ ارسلان، ملکشاه و سلطان سنجر بعمل آمده و از مشخصات دوره سلجوقی زیر عنوانی گپ زده شده است. از رخنندگان علمی و شخصیتهای بارز ادبی پناهنده و گرد آمده در بلاد روم و فارس، مثل بهاءالدین پدرو مولانا، شیخ نجم الدین دایه، شمس الدین عارف پرجاذبه، شیخ صدر الدین قونیوی، قطب الدین شیرازی فیلسوف، بی بی منجمه، تفتازانی نحوی عالم و غیره یاد شده، گپهایی از فرمانروایان سلجوقی در بلاد روم (سلیمان شاه، قلیچ ارسلان، عزالدین قلیچ، ارسلان ثانی،

تلویزون ژوندون ... (دنباله از صفحه پنجم)

«الله بلای نولداری بود، مره ده چار طرف اتاق گشتاند، هیچ ایلام نمی کد، اینه مقرر شدی سفیر نی، بلکه کارمند سفارت!» وقتی نوبت ملاقات شوهر شد، سردار به مدیر (قلم مخصوص) ش گفت ملاقات او ضرور نیست، امر مقرریش را داده ام، رخصتش کن !!!

جای تأسف است که سردار نعیم با این نوع صفت و سیرت در سن ۲۷ سالگی وزیر معارف ساخته شد و تربیه اولاد وطن را بدستش دادند! که صدمه شدیدی به زیر بناهای تعلیمی و تحصیلی کشور بود، که برای آینده وطن مضر تمام شد. در زمانی که وزیر معارف بود، اولین کاری که کرده کتابهای درسی و سایر کتب تاریخ را جمع کرد و به گناه ظاهری که در آنها از شاه امان الله خان بیعت منجی استقلال و از قهرمانهای ملی معرکه استقلال، که بیشتر شان از شمال و شمالی بودند، ذکر شده بود، و هم عاری از رنگ و رخ قبیلهای و زبانی و تبعیض بودند، همه را در بوستان سرای کابل که مقر وزارت معارف بود، بدست خویش آتش زد و سوخت، که از تماشای آن صحنه المناک کتابسوزی، حاضرین اشک میریختند. در آن جشن کتاب سوزان محمد زبایی های پشتون، آثار و کتب فرهنگی و علمی کشور که باری از تهجم عربها و بعد از ایلغار چنگیز نجات یافته بودند (در مجموع سه جشن کتابسوزی پربارترین فرهنگ جهانی) نسخ خطی، کتیبه های باستانی و آثار مطبوع دیگر در کشور صورت گرفت. کتابسوزی دیگر فرهنگ خراسانیان بدست محمد گل مومند پرورده دستان ناپاک و پلید نادر غدار، و بعد توسط طالبان ضد دین و فرهنگ این خطه باستانی تکرار شد!

جناب مرحوم احمدعلی کهزاد این کتابسوزی نعیم محمد زبایی را به چشم خود دیده و با تأسف یاد میکند که غلام محی الدین کتابدار جوانهای پراز کتابهای ناب را به امر والاحضرت آورد و والاحضرت سردار محمد نعیم خان آنها را که همه به زبان فارسی بود، به بهانه حذف نام شاه امان الله در دادوازی برد. و محترم حاجی عبدالقیوم نورزی که خود شاهد حوادث دوران نادر غدار است، می گوید که نادر کتابهای درسی وزارت معارف را که در بعضی قسمتهای آنها از کار روایهای امان الله خان ذکر بعمل آمده بود، همه را امر حریق داد!

شادروان استاد خلیلی در یادداشتهاش تذکر داده که نعیم خان هر دو سه ماه بعد در صدارت میآید و میدیدیم که آواز قمچین و شلاق و قفاق می آید و میگفتند که سردار خشم گرفته به فلان رئیس، او را قفاق کاری کرده و فلان رئیس را شلاق کاری کرده است. نعیم ملعون یک روز بالای غلام سخی خان معاون بانک قهر شد و او را در محضر دیگر مامورین شلاقکاری نمود، به همین ترتیب استاد خلیلی میگوید که نعم بالای کسی بنام فرهادی که وکیل التجار در پشاور بود قهر شد و بدون محکمه او را در صدارت زیر شلاق و قمچین گرفت!

در کتاب (سرگذشت ملت مظلوم...) تالیف شادروان غلام حضرت کوشان آمده که عبدالرؤف بینوا که رئیس نشرات رادیو افغانستان بود میگوید که عصر یک روز محمد صابر یا استاد صابر غزل سرا، در رادیو غزلی از واقف لاهوری میخواند که مطلعش این بود: ز دست عزیزان وطن میگذارم... فوراً زنگ تلفون آمد و استاد قاسمی تلفون را برداشت و آن سردار نعیم خان بود، گفت آواز این خواننده را خاموش کن! رنگ استاد قاسمی سفید شده و گفت به چشم همین حالا خاموشش میکنم! خود خواهی نعیم ملعون به اندازه بود که حتی تحمل شنیدن شعریکه شاعر صدها سال قبل سروده بودند داشت چون نام پدرش محمد عزیز بود! استاد خلیلی مرحوم در یادداشتهای خود میگوید که: «برای اینکه سردار محمد نعیم خان سلام مردم را علیک نکنند، در قفای گادی سوار می شد و این اخبار را بدست خود میگرفت مشغول به خواندن اخبار میشد تا مردم رویش را نیند و سلام ندهند و سردار مجبور نشود که سلام مردم را علیک کند. گاهی هم به سواری اسپ می آمد و چنان با شتاب اسپ میراند که اگر کسی خود را از سر راه دور نمیکرد، شاید یکی دو نفر زیر پای اسپ میشد...» (دنباله دارد)

غیاث الدین کیخسرو، رکن الدین سلیمان، غزالدین کیکاووس، علاالدین کیقباد مشهور، غیاث الدین کیخسرو ثانی) و مشخصات بلاد روم تقدیم میشود.»

جناب محبی، قزلباشان را اولاده غزان ترکمان و نشانه ای از سلجوقیان محسوب دانسته و راجع به تبار سلجوق چنین مینویسد: «سلاله و تبار سلجوق که با قوم و قبایل بیشمار غزان ترکمان در پیوند بودند، از اوایل قرن چهار تا اواخر قرن پنج هج با حرکت جمعی از ترکستان به سمرقند و از آنجا به دیگر شهرهای خراسان و رفته رفته به عراق عجم و مناطق غربی سرازیر شدند و به فتوحات حیرت انگیز دست یازیدند. دامنه فتوحات شان به سرزمینهای امپراتوری روم شرقی نیز کشیده شد،

داستان های همسو با تصوف (دنباله از صفحه چهارم)

جلال الدین مولوی باوردارد در سماع پایکوبی پر شور و با حرارت در هماهنگ کردن حیات صوفیانه در مدیحه سرایی جمال و زیبایی از طریق اقتدار عشق آزموده میشود، بالاخره سالک معتقد و مشتاق از طریق عواطف پاک به سرچشمه جمال و زیبایی و به کنگره عرش نزدیک و از رنج جسمانی به پیروزی و سعادت نهایی نایل میگردد.

در شرح حال ابوبکر شبلی آمده که یکبار چند شبانه روز در زیر درختی رقص میکرد می گفت هو هو، گفتند این چه حالت است؟ پاسخ داد: این فاخته بر این درخت میگوید کوکو، من نیز موافقت او را میگویم هو هو!

دوش مرغی به صبح می نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسیده به گوش گفت باور نداشتم که ترا بانگ مرغی چنین کند مدهوش گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش همانطور که قبلاً اشاره نموده ام که مولانا که سجاده نشین باوقاری بود، چرخندگی، دست افشانی و پایکوبی با نغمه های نی و رباب را از توابع و نتایج ظهور وجد مینداشت و به روایتی با شنیدن آوای موسیقی از خود بیخورد میشد، از جای بر میخاست و در بحر ناپیدا کرانه عشق و به دور ستون ایوان خانه اش به چرخیدن میپرداخت و غزلهای ناب سحرانگیز میسرود، ناگهان شعور غیبی در وی باب مکاشفه را باز میکرد و عارفانه چون روزنه بسوی گلستان دل مشاهده کرد و عاشقانه فرمود:

ای مه وای آفتاب پیش رخت مسخره تاچه زنده زهره از آینه و جندره
پیش تو افتاده ماه بره سودای عشق ریخته گلگونه اش یاهو شده قنجره
بنجره ای شد سماع سوی گلستان تو گوش و دل عاشقان بر سر این بنجره
آه که این بنجره هست حجابی عظیم رو که حجابی خوشست هیچ مگوای سره
از شکرینی که هست بهریخایدنش لب همه دندان شده است بر مثل دستره
دست دل خویش را دیدم در خمراهی گفتم خواجه حکیم چیست در این خنجره
گفت شراب کسی کوهنگی چرخ را با همه دولاب جان می نخرید یک تره
کره گردون تند پیشش پالانی بر سر میدان او جان خرابانویه
ای شه فارغ از آن باشد دلشکرت نصرت بر میمنه دولت بر میسره
ایکه ز تیریز تو عید جهان شمس دین هین که رسید آفتاب جانب برج بره
مولنایه توصیه شمش تبریزی به سماعیان و مولویان بویزه یاران
نزدیکش که سماع را آرام جان، لذتبخش و داروی دردها و آلام
روحي میدانستند گفته بود:

به سماع چون درایی زخیل خویش بگذر نفسی مگر نظر را به جمال اورسانی
(دنباله دارد)

چنانچه قیصر روم برای جوابگویی در برابر این حرکت بگفته خاوندشاه بلخی «لشکر عظیمی از فرنگ و روس وارمن و سربانیان و یونانیان فراهم آورده» (و به عزم سرکوبی سلاجقه به هجوم پرداخته بود. سیاه سلجوقی تحت زعامت الپ ارسلان مردانه به مقابله برخاسته و خود قیصر را به اسارت کشیدند و به همین سادگی حکومت سلاجقه بلادروم را در ۴۷۵ هج بنیاد گذاشتند که سلسله شان تا ۶۴۰ هج (عهد مغل) مستقل و بعد از آن تادوره غازان خان ۶۹۴-۷۰۳ هج نیمه مستقل، بر سر کار ماند، و پسا نهابه سلطنت (امپراتوری) با شوکت عثمانی های ترکیه متحول گردید.

مسلمانها از دیر زمان در بلادروم رخنه کرده بودند، اما با سوقیات سلجوقیان عده غفیری از ترکمانها، بدو در قسمت شرقی آسیای صغیر (اناطولی) بعداً در قسمت غربی (اوملی ایلی) جابجا شدند، و حاکمیت بانام و نشان (سلجوقیان بلادروم) را با جلوه های تمدن و فرهنگ خراسانی بدوش گرفتند. امپراتوری بزرگ عثمانی با داعیه خلافت اسلامی بعدها بدست یک سپه سالار سلاجقه روم برپا شد. مؤلف در فصل سوم به معرفی همگانی هزاره ها پرداخته، توضیح میدهد: «آنچه قسامدارین فصل آمده، شرح فراز و فرود های هشتصدساله هزاره در خراسان غربی و شرقی و متباقی ایالات (ایران بزرگ) و پیشینه اجداد هزاره در غرور و غرچستان و غیره است. مضمون طایفه های بزرگ هزاره، از کتاب «تاریخ ملی هزاره» استنساخ و در آن جای داده شده. اینکه نکودریان، تومان پراکنده در سیستان و گرمسیرات قندهار، در ساختار هزاره ها چه اندازه مدخلیت دارند، نگارشی در خور توجه است.

زیر عنوان چنگیز، الوس چنگیزی و تقسیمات ملکی، از هیبت و یکسان بینی، از الوس چهار گانه چنگیزی که تقسیمات ملکی بر آن استوار است گپهایی گفته شده. بسپح سپاه بعد از چنگیز زیر نام «ستیز» (باجلال الدین منکبرنی، اما هدف «سپهر» (بر سرزمینهای بیشتر است). (دنباله در صفحه هفتم)

شرح اشتراک هفته نامه امید**ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر - یکسال (۸۰) دالر****کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر****سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰)دالر****Omaid Weekly****12286 Ashmont Ct #202****Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.****Tel/Fax : (703) 491-6321****Email: mkqawi471@gmail.com****شرح اشتراک و آدرس « امید »**

مبالغ همه به دلار امریکاست، بهای اشتراک و خرید کتابها، باید قابل پرداخت به محمد کوشان / امید Mohammad Koshan / Omaid نوشته شوند.

کتاب های موجود برای فروش

* خط بویا، اثر محمد عبدالحمید اسیر (قندی آغا) - ۲۵ دالر
* تاریخ منظوم، افغانستان نوین، اثر عبدالحی آرن پور - ۲۰ دالر
* مجموعه مقالات علمی، سیاسی و اجتماعی سیدشمس الدین مجروح، ۲۰ دالر
* شرح حال و اشعار مخفی بدخشی، اثر غلام حبیب نوایی - ۱۵ دالر
* برگه چندزنهفته های تاریخ در افغانستان، دو جلد، خالد صدیق چرخ، ۴۰ دالر.
* خاطرات، اثر خالد صدیق چرخ، ۲۰ دالر (کتابها به امید اهدا شده است.)

* قسمتی از امراض مهم و متداول، اثر پروفسور دکتر میر محمد یونس مشرف پویان، به زبان عامه، ۱۰ دالر. (کتابها به امید اهدا شده است.)

* مسعود در نبرد استخباراتی، با پاکستان و ایران، رازق مامون، ۲۰ دالر.

* مسعود، فراتر از مرزها، اثر دکتر سید اکبر زیوری - ۲۰ دالر
* چشم در چند کتاب، اثر نعمت حسینی - ۱۰ دالر

* افغانستان از مقاومت تا پیروزی، اثر احمد شاه فرزاد - ۲۵ دالر
* افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، اثر عزیز آریانفر - ۱۵ دالر

* تاریخ بیهقی، تصحیح و تحشیة دکتر فیاض - ۴۵ دالر
* احمد شاه مسعود شهید صلح و آزادی - ۲۵ دالر

* تاریخ مسخ نمیشود، رند نوشته جنرال عظیمی، از دکتر شیر شاه یوسفزی - ۱۵ دالر

* خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا - ۲۵ دالر
* خاطرات تعدادی از معلمان و شاگردان لیسه رابعه بلخی - ۴۵ دالر

* یادداشتهای استاد خلیل الله خلیلی - ۲۰ دالر
* هزینه پوسته برپای کتابها افزوده میشود.

مولانای بلخ اصطلاح «ترک جوشی» میپزد: «ترک جوشی کرده ام من نیم خام»، و صد های دیگر زبان زد مردم گردیده، که ترک و تاجیک راهم طراز و هم ردیف بکار گرفته اند. از طرف دیگر سپاهیان بیحد و مرز از بیکه که به سلسله گذشته های دور نزدیک پیوسته می آمدند و میرفتند، و تعداد قابل ملاحظه شان ماندگار میشدند، و با مسکونین محلی و گروه های پیشین دادوستد و رفت و آمد و پیوند بر قرار میکردند، و در قسمتهای شمال مدتها فرمانروایی را از آن خود می ساختند، از کثرت آمیز و پذیرش و ادغام داشته های فکری و ذهنی، مثل و مروج فرهنگ خراسانی و دلدادۀ زبان دری گردیده، و کلمه «ترک و تاجیک» را مترادف هم پذیرفته و هر دو فریق نزدیک بهم به زندگی و وطنی ادامه میدادند. زندگی همگون ترک و تاجیک و قزلباش در بلاد مختلف سراسر ماوراءالنهر و عراق و خراسان پوشیده نیست. بابر شاه فرغانه جی «تنزک» خود را به ترکی مینویسد، اما زبان دری را زبان رسمی دربار و و صدساله خود در هندوستان قرار میدهد. شاخه بلادروم - سلجوقی ترکمن تبار - در اناطولی بیشتر از سه صدسال حکوم میرانند و زبان گفتگوی غالب مردم و بیشتر بنه علما و فضلا و شعرا فارسی میباشد. درین مردمان شمال افغانستان دویتهی زیبایی سینه به سینه رسیده و چنین زهرمه میشود:

عرق چین سرت دادم به نقاش نمی دانم که ترکی یا قزلباش
اگر ترکی به ترکستان خود باش قزلباش بچه ای مهمان ما باش
امیر علی شیر نوایی وزیر معروف تیموریهای هرات، ترک زبان
است و در پهلوی نوشتن اثرهایی به ترکی، آثار فارسی بیشتر دارد.»

زاویه معتقدات مذهبی نگریده میشود، هر کدام به باورهای همدگر احترام میگذاشتند و در دیگر ساحتها هازندگی باهمی داشتند و دارند.

در لهجه و زبان و اصطلاحات، در برداشتهای و مسایل زندگی و معاملات، در عادات و رسوم جاری، در زنده داری و مرده داری، در جشن ها و عیدها در میله ها و ورزشها و بازیها، در همه شئون زندگی باهم شریک و یکسان اند... «مولف محترم دریاورقی تذکر داده که این موضوع از کتاب «یادداشتها و برداشتهایی از کابل قدیم، نوشته آهنگ، گرفته شده...»

مولف فرزانه آقای محبی راجع به تصوف و ترویج و تجلی آن بین سنی و شیعه ها و خاصاً قزلباشان افغانستان، در فصل سوم کتابش با ذکر ریفرانس از مطالعات (هانری ماسه) فرانسوی و (پتروشفسکی) روسی چنین توضیح میدهد: «برای نمایاندن قزلباش میبایست با تصوف آشنا شد، و درین فصل این آشنایی برای جوینده رخ خواهد نمود، حرکت اعجاز نمای به روی روز آمدن اسم و رسم قزلباش ربا تصوف به روشنی دید. زیر عنوان «ماهیت و تجلیات تصوف» (اسرار و فلسفه توحید، ازادی اندیشه، عشق و محبت به آفریدگار همه مخلوقات که در تصوف مزوج و مشحون است، به شرح گرفته شده و از جانبی ادب فخر فارسی که آمیخته با تصوف است، در کلام موزون یکی از گویندگان بزرگ بروایت «هانری ماسه» فرانسوی بازگوشده است. تصوف وسیله ای برای رهایی از آلودگیها قلمداد گردیده و به توضیح معانی تصوف پرداخته شده است...»

در مساله سازگاری تصوف یا تشیع گفته شده که شکست اسماعیلیان نزاری در قرن هفتم به تشیع امامی نوبت داد، خود را دلیرانه مطرح کند. شیعه در آسیای صغیرین روستاییان چون پناهگاه آزادگان شهرت یافت. در حالیکه تصوف در بین شهرنشینان باخوشینی راه یافته بود. بگفته محقق سرشناس روسی، پتروشفسکی، عقاید شاخه ها و فرقه مختلف شیعه که با تصوف آمیخته و تلفیق شده بود، و ضمناً ترک - درویشان در این جنبشها مقام نمایی داشتند، زیرا دلیل دیگری در سازگاریست. در «پیوند قزلباش با رهبران تصوف» اختلاط یک قدرت روحانی صوفی مشرب با یک قدرت نظامی عشایری ترکمانی و غیر آن موجب بمیان آمدن قزلباش گردید. اینکه داعیه داران قزلباش از متن تصوف برخاستند، و اینکه رهبری روحانی شیعه صفوی را اکثریت صحرائنشینان و شهرنشینان آسیای صغیر قبول داشتند، ذکر به عمل آمده است و پیوند تشیع را با حرکت ستوده تصوف قابل درک یافته و تشکیل واحد اجتماعی قزلباش را نوید میدهد.»

در حاصل پژوهش عارفانه مولف محبی راجع به ماهیت و تجلیات تصوف چنین میخوانیم: «تصوف نزد مسلمانان مشحون از اسرار و فلسفه توحید، آزادی اندیشه، تعبیرات پرسوز عرفانی سرشار از عشق و محبت به آفریدگار و همه مخلوقات، نکته های لطیف و ظریف، پندها و اندرزها، ایجاد اصطلاحات و مفاهیم عالییه، پروردن روح آزادی، موسیقی، رقص (سماع) و مهمتر از همه تصوف با کلام موزون و شعر و ادب عربی و دری آمیخته است، که از زیبا ترینهای عالم است، و با تمام آثار ادبی جهان برابر! باری (هانری ماسه) فرانسوی در یکی از خطابه های خود به ارتباط ادب فارسی (آمیخته با تصوف) چنین گفت: «من عمرم را وقف ادبیات فارسی کردم و برای اینکه بشناسم و روشنفکران فرانسوی بشناسم، که این ادبیات چیست، باید به مقایسه پردازم و بگویم که ادب فارسی بر چهار استوانه اصلی استوار است، فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی، اما فردوسی همسنگ هومرونانی است و برتر از او! سعدی اناتول فرانس ما را یاد میآورد، حافظ با گوینده قابل قیاس است که خود را شاگرد حافظ و زنده به نسیمی که از جهان او به مشامش رسیده می شمارد. اما مولوی! در جهان هیچ چهره ای وجود ندارد که بتوان مولوی را بوی تشبیه کرد. برای اینکه مولوی شیخ طریقت است و لطیف ترین اندیشه و دانشها را در لایلهای پرسوزترین ترنمات عرضه کرده است!...»

کتاب پر محتوا و آکنده از گزارشات و رویدادهای تاریخی افغانستان باستان و اقوام کهن آنرا که مولف عزیز آقای احمدعلی محبی باشیوه شیرین و دلپذیر تألیف و تحریر نموده است، فصله به فصل میکشیم، و در قسمتی از یکی ازین گزارشها، راجع به همزیستی و روابط حسنه اوزبک ها و ترکها و تاجیکها و قزلباشان چنین میخوانیم:

«هجوم ها و برگشتهای شیبانی و خویشاوندان قدرت یافته شان نزدیک به صدسال ادامه یافت، و درین مدت اختلاطها و امتزاجها تا اندازه استوار و پایدار شد که ترکیبات مختلف از کلمه «ترک» بزبان دری پدید آمده، حافظ بزرگ در برابر خال هندوی ترک شیرازی «سمرقند و بخارا» «رامی بخشد: اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا - به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را!»

قزلباش ها و هزاره ها ... (دنباله از صفحه ششم)

چنانچه تاخت و تازها در دوره اوگتای قاآن موید آنست. فراگیری زبان مردمی، انتشار فرهنگ با آموشدنها، چگونگی انتشار اسلام و تشیع بدست غازان خان در بین مغلان، عناوین دیگریست حکایتگر تغییر فکرو رویه در بین آنها. در آمد آمد لشکران بوه هولاکو، تشکیل ایلخانیان، چیره دستیهای هولاکو و فرزندانش ابا قحان و دیگر احفاد، تا اندازه ای توضیحات داده شده. در مورد سلطان محمود غازان و اثرات قواعد اصلاحی او بر اجتماع، پیروی سلطان محمد خدا بنده و ابوسعید بهادر از راه و رسم غازان، مطالبی است در تغییر مذهب و نوآوریهای اصلاحی. چغتایی و ایلخانی دو تیره از الوس چنگیزی بودند که بر پاردریا و مناطق غربی، کمتر و زیادتر حکم میراندند. امیران مغل تبار مثل امیر چوپان، امیر بیسور، امیر نوروز، بوفا، امیر شیخ علی و غیره امرای کارگشته و صاحب قوم و قبیل بودند. زن نزد مغلان در بزم و رزم و جهانداری، هم طراز مردان بود. پیگیری و بالندگی فرهنگ در دوره مغلان، به روی روز آمدن متفکرین و اثرهای زبده فرهنگی، مولانا جلال الدین محمد بلخی مرد فراتاریخی، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، خواجه شمس الدین محمد حافظ، رواج تاریخ نویسی، تمدن تکامل یافته اسلامی و تحول و تطور آن، نشانه های تمدنی دوره مغلان بشمار گرفته و شیعه چون داروی انقلابی مطالبی کار ساز است.»

در همین سلسله در صفحه ۵۸ کتاب راجع به «نکودریان» که بحیث یکی از عناصر عمده تشکیل دهنده ملیت هزاره بشمار گرفته است، چنین میخوانیم: «... اینطور معلوم میشود که نکودریان در زمرة اولین مغل تبارانی بودند که بین ۶۱۸ هج مطابق ۱۲۲۰م و ۶۲۵ هج مطابق ۱۲۲۷م چندین مرتبه با مردمان جنگجوی سیستان دست و پنجه نرم کردند، و منطقه را مسخر خود ساختند و حتی رخت اقامت چندساله در آن افکندند، و همچنین مدتی در عراق و در خراسان بحیث یک کلتۀ موثر مغلی حضور بهم رساندند... در سال ۶۹۸ هج مطابق ۱۲۹۸م غازان خان حکم کرد که بیلاق و قشلاق نکودریان در عراق باشد. عده ای از نکودریان بی اجازه به قهستان رفتند و از آنجا به ملک فخرالدین کورت در هرات پناهنده شدند. ملک فخرالدین آن قوم را پناه داد و بیهمه شان اسب و سلاح بخشید و در دفع دشمنان و جنگ با مخالفان از ایشان یاری جست...»

مولف محبی در فصل چارم کتابش توضیحات مفصّلی راجع به هزاره ها ارائه داده، مینویسد: «هزاره ها ایندسته از مردم با داشتن خصوصیتهای نژادی و صفات والای انسانی در خراسان و متباقی قسمتهای (ایران بزرگ) ظاهراً پیشینه هشتصدساله از فراز و فرود داشته و در سرزمین هزاره جات (غور و غرچستان، ارزگان و گرمسیر قندهار) چون یک کلتۀ بسته و در غالب نواحی افغانستان امروز بصورت پراکنده میزیستند. سرزمین هزاره جات حکم ستون فقرات و قفسه سینه افغانستان را دارد. بسیار تر کوهستانی، دست نخورده و کار نشده و از یک و نیم قرن است که مغضوب و مقهور دولت مردان وقت قرار گرفته است.

کلمه «هزاره» ترجمه واژه مغلی (مینگ) است که در تشکیل نظامی لشکریان چنگیز و احفاد بکار میرفت. این نام آنگاه که واحد نظامی بود، تا چند قرن پیش از اعتبار خاص برخوردار و پُر آوازه بوده، برای یک کلتۀ بزرگ در سطح فراخ بکار برده میشد. گاهی کلمه هزاران چون لقب اعزازی به اشخاص مورد اعتماد و کارگشته و خدمتگار صادق داده میشد، مثلاً امیر مبارزالدین خراسانی (خوافی) که موسس آل مظفر در فارس است، لقب امیر هزاره از طرف غازان خان داده شد. این مرد به امارت هزاره (هزاره غازان خان) و داشتن طبل و علم و شمشیر و جماق به رسم سلاطین مغل سرفراز شد.»

ای وطن در خدمت آماده ایم از هر قوم و تباری که زاده ایم تا بود زنده نام نامی ات بنگریم آبادی و آزادی ات
این چند مصراع بالا در یک شب نمایش درام استاد سید لطیفی که راجع به همزیستی ملی بود، توسط دسته اطفال ترانه خوان بشمول بنده خوانده شد، و در آن روزگار فرخنده هیچگونه تبعیض قومی و لسانی و مذهبی در ذهن و شعایر مارا نداشت. همین روحیه در سرتاسر کتاب ارزشمند آقای احمدعلی محبی، همانطوریکه در پیشگفتارش نیز تذکر داده است، تجلی دارد.

راستی همین دیروز مولف فرزانه محبی محترم بعد از مطالعه قسمت اول این مضمون، از مملکت آلمان بمن تلفون کرد و مرا با تشکرات پر محبت خود ممنون ساخت. بهر حال اینک دنباله معرفی و پژوهش تاریخی اشرا بشما مطالعین نهایت عزیز جریده وزین امیدارائه میدهم.

در فهرست محتویات پر بار کتاب، عنوان «مشترکات قزلباشان کابل با همشهریان» جلب توجه کرد، که در متن آن میخوانیم: «قزلباش های کابل نشین در تمام خوی و بوی، عادات و اطوار و رسم و رواجها با همشهریان کابل خود یکسان و انبازند، صرفاً در بعضی مسایل که

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند:

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Amid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 26, Issue No. 1040, November 26, 2017, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/fax: (703) 491-6321 Email: mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسۀ عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسامبر ۲۰۱۷ ارسال دارند. تلفون ۴۶۰-۴۳۵-۵۷۱
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U.S.A.

برداشت های استاد بدخش ...

غنی احمدزی اعلان کرد برای رفع بیکاری ۱۷ هزار پست دولتی تولید میکند این درحالیست که بیش از دو صد هزار عریضه کاریابی به دولت ارائه شده است! در تقرر مامورین، بنام امتحان، آنها یکه واسطه و شناخت دارند صاحب کاری شونند، هر کس حتی پنج تاده هزار دالر باید رشوه بدهد تا مقرر شود. در عین حال دولت تعدادی از دختران و پسرانی را که از طریق آنلاین از خارج کشور استخدام مینماید. این دختران و پسران که از خارج استخدام میشوند ماهانه پنج تاییست هزار دالر معاش میگیرند و از سوی ارگ داده میشود. تنها در ریاست جمهوری در حدود ۷۰ الی ۸۰ مامور ازین نوع در پست کمیو تر هانشسته اند که همه از خارج استخدام شده و آنها را بنام متخصص کمیو تر معاش فوق العاده دالری میدهند!

کارزیر بنایی هیچ تولید نشده، فابریکات فلج است، معادن ۱۰٪ بدست دولت و ۹۰٪ بدست طالبان و گروههای غیر مسئول اند. کزری، غنی احمدزی در طی مدت ۱۶ سال سر ازیر شدن بلیون دالر، هیچ نوع تاسیسات زیر بنایی ران ساختند تا برای مردم کار پیدا شود. تنها کار در ساختمانها، درهوتها و رستورانها پیدامی شود، این سبب شده که تعداد زیاد جوانان از وطن فرار نمایند، که این حالت صفوف طالبان و قاچاقبران و اختطاف کنندگان را تقویه نموده است.

جالب اینکه غنی احمدزی یک کمسیون ساختی که آنرا تدارکات ملی نام نهاده است و خودش در راس آن قرار دارد. تمام قراردادهای دولتی این کمسیون باید بگذرد و تنها خودش حق دارد انتخاب نماید که قرارداد را به کی میدهد. این کار احمدزی وزارت را به مشکلات دچار کرده، مثلاً برای قراردادی کچالو یانان قطعات عسکری باید رئیس جمهور تصمیم بگیرد و شخص قرارداد را خودش انتخاب نماید و خود شخصاً باید مشخص قرارداد را ملاقات کند! این روش سبب میشود که مدتها قرارداد ادا نمیشود و آذوقه نمیرسد. در وزارت های دیگر هم به همین نوع مشکلات ناشی از معطلی در قرارداد وجود دارد. وزیران اجازه تقرر را ندارند و اشخاص از رتبه شش به بعد رئیس جمهور در هر وزارت تعیین میکنند و وزیر در تقرر و بر طرفی مامورین کدام نقشی ندارد و حتی آمران حوزه های امنیتی را نیز خود احمدزی مقرر میکند.

موضوع دیگری که سبب نارامی عساکر و صاحب منصبان اردو شده، سیستمی است که هر یک عوض معاش، چک میگیرند و باید شخصاً به بانک بروند و چک را به پول نقد تبدیل سازند، که این کار باعث ضیاع وقت آنان شده و باید در قطار ایستاد شوند، که بعضاً انتحاری طالبان در قطار آنان رخنه کرده و سبب قتل و خونریزی و تلفات می شوند. (بخش دوم و آخری در شماره بعد)

شرح حال مرحوم الحاج محمد انور انورزی

جناب شان پس از فراغت از تحصیل، سالها بیحیث معلم مضامین علوم اجتماعی در صنوف مختلف لیسۀ غازی کابل به معارف کشور خدمت فرمودند، بعداً به مدت سه سال معاون آن لیسۀ بودند، سپس مدیریت اداری آنرا برعهده داشتند. در این جریان، مدیر لیسۀ غازی یک انگلیسی بود که همیشه به اعضای تدریسی و اداری و شاگردان به نظر تحقیرنگریسته مدام با کنایه های نیشدار به تخفیف آنان پرداخته و نسبت به افغانستان اهانت میکرد. بالاخره جناب معاون صاحب محمد انورخان، حوصله اش سررفته و با جرئت تمام سنگ سرمیزی اش را حواله آن انگریز کرده و به اهانتها و توهین هایش پاسخ محکم داد، که مورد استقبال و ستایش معلمان و شاگردان قرار گرفت. اما باید بدانیم وزیر معارف، داکتر علی احمد پوپل به این واقعه چه واکنشی نشان داد. وی بجای تقدیر از دفاع معاون صاحب و اخراج آن مدیر انگریز از مکتب، شهامت محمد انورخان انورزی را با دادن تقاعد اجباری، از خدمت به معارف وطن راند! (خود کُش بیگانه پرست!)

جناب انورزی با دریافت نامه تقاعد اجباری اش در سال ۱۳۳۲، به همکاری یک دوست صمیمی شان بنام محمد صابری صافی، که از تاجران فهمیده، لایق و جهان دیده و باتجربه بودند، بیحیث شریک تجارتخانه شروع به فعالیت کرده و پس از چندی برای اجرای امور بازرگانی شرکت، عازم جاپان شدند. ایشان طی دو سال اقامت در آن

کشور، موضوع تجارتی DP و DP را که تا آن زمان تجار افغانستانی از آن استفاده نکرده بودند، به آنان یاد داد، که تسهیلات فراوانی برایشان ایجاد کرد. بهمین سبب سفیر وقت افغانستان در توکیو، مرحوم داکتر عبدالمجید خان تقدیرنامه به جناب انورزی اهدا کردند.

در همان سال در حالیکه از طریق (دی آ) و (دی بی) استفاده خود بعمل آمد، اموال زیاد تجار ما از جاپان به کراچی و پشاور رسیده بود، اما این حکومت افغانستان و پاکستان اختلاف نظر پیدا شده و راه تجارتی برای اموال تاجران مایسته شد. برای حل این مشکل، آقای انورزی از جاپان به کابل آمده و برای انتقال اموال از راه خرمشهر عازم ایران گردید تا اموال را از کراچی به خرمشهر ایران و از آن راه به افغانستان برساند. چون اکثر اموال چینی باب و رخت باب بود، هنگام انتقال از راه بسیار دور و مشکلات زیاد جایی آن از کراچی به خرمشهر و بعد به وطن، متأسفانه ۸۵٪ چینی باب شکسته و غیر قابل استفاده شده بود، که ازین درک ضرر مدهشی به تجار وارد گردید.

چون موصوف عضو اتاق تجارت کابل بودند، در همین سال در هیئت پنج نفری از طرف وزارت تجارت انگلستان به لندن دعوت شدند. پس از دیدار بعضی موسسات تجارتی انگلستان، از راه بندر Dover ذریعۀ کشتی وارد فرانسه گردیدند. در فرانسه هیئت متفرق شدند، آقای انورزی با آقای انجیر محمد صالح، که با هم دوست بودند، چند روز در فرانسه ماندند، از آنجا به جرمنی و بالاخره به روم ایتالیا رفتند. در سفارت افغانستان در روم، با آقای محمد حسن آصفی که عضو فعال سفارت بودند و از سالها قبل با هم آشنایی داشتند، ملاقات نمودند. چون محمد حسن آصفی از موضوع و مشکلات تجارتی وطن آگاه شدند، پیشنهاد کردند تا کار زنبورداری و تولید عسل را برای افغانستان مطالعه کنند. در نتیجه یکی دو کورس زنبورداری را در روم گرفتند، با دو فامیل زنبور روانۀ افغانستان شدند.

آب و هوای افغانستان برای تربیۀ زنبور ایتالیایی و تولید عسل چنان مساعد بود که یک فامیل زنبور در یکسال سه چند شد و تولید عسل زیاد گردید. زمانیکه داکتر نورعلی خان وزیر تجارت بود، صدور عسل بخارج درج صادرات افغانستان، و اولین موسسۀ زنبورداری بنام (موسسۀ روکی) شامل موسسات صادراتی شد، و عسل افغانستان به ایران، ممالک عربی و جرمنی راه یافت. قرار احصائیه وزارت زراعت در ظرف چند سال محدود تقریباً ده هزار نفر در وطن به تربیۀ زنبور و تولید عسل مشغول شدند. اما با آمدن روسها به کشور، زنبورداری و تولید عسل را بکلی ازین برد.

مرحوم انورزی با خانواده در سال ۱۹۸۳ بحیث پناهنده وارد امریکا شدند. موصوف بزودی متوجه شدند که پناهندگان هموطنش در ورجینیا از بابت نداشتن مسجد و مکتب برای کودکان و قبرستان برای دفن اموات رنج می کنند. لذا ایشان با جناب استاد محمد صدیق راشد سلجوقی، که از علمای جید و مشهور و دانشمند و رهنمای افغانهای مهاجر بودند، به فکر داشتن مسجد و مکتب و حطیره شدند، در نتیجه، در عالم نداشتن پول و شناسایی با افغان های منطقه، با یک جرئت فوق العاده اقدام به خرید زمین و اعمار مسجد مبارک مصطفی (ص) کردند. جناب استاد سلجوقی امر ایجاد مکتب را بر دوش آقای اسلام الدین مسلم، که خود در شق تعلیم و تربیه تحصیل کرده و شخص متقی، و ظندوست و فعال بودند گذاشته، و امور مقبره برای افغانهای متوفی به آقای محمد انور انورزی که شخص تعلیم یافته و با جرئت و صادق بودند، سپردند. جناب انورزی علیرغم محدودیت شدیدی مالی برای پیشبرد کار شروع به فعالیت کردند. نخست سه قبر خریدند، و به این ترتیب با ایجاد افغان اکادمی، به جمع آوری حق العضویت برای قبور بیشتر اقدام کردند، و هموطنان مهاجر نیز نظر به ضرورت حتمی، به عضویت افغان اکادمی درآمدند، و تا امروز بیش از پنجاه قبر در محل بزرگ قابل دسترس به همه به نام «باغ فردوس» مشکل بسیار مهم مدفن را به بهترین وضع مرفوع ساختند.

جناب جنت مکان الحاج معاون صاحب محمد انور انورزی صبح یازدهم نومبر ۲۰۱۷ به عمر نود و چهار سالگی در منزل شان وفات یافتند، و در همان قبرستان باغ فردوس، که خود یکی از اساسگذارانش بودند، در حالیکه جمعیت زیادی از هموطنان حاضر بودند، به خاک سپرده شدند. روان مبارک جناب معاون صاحب عزیز و مهربان رادر ذیل الطاف الهی شاد میخوایم، و برای همسر عزیزشان، فرزندان و وابستگان گرامی شان صبر جمیل استدعا داریم. اداره امید /

یادداشت مدیر (دنباله از صفحه نخست)

جناب رئیس اجرائیه دولت وحدت ملی افغانستان! گفتید وقت کم است و متأسفانه فرصت پرش و پاسخ وجود ندارد، امید است در آینده فرصتی به وجود آید! بنده هم سئوالی ندارم، مگر توضیحی از شمامی خواهم تا همگان روشن شویم! آنچه در بیانات مطول خود فرمودید، به قدر ذره به معلومات ما نیفزود، همه کارهای این دولت هوایی است و یا در هوا! همین امروز خبری از بی بی سی و صدای امریکابه مردم ما داده شد: در افغانستان سرشماری نفوس صورت میگیرد، مگر چون اوضاع امنیتی اجازه نمی دهد، لذا این کار توسط ستلایت انجام می یابد! این یعنی همه کارهای دولت به اصطلاح وحدت ملی، هوایی و بر باد هوست! ممکن است به اندازه یک سرسوزن و به قدر یک ذره، مطلبی از احوال ملت بدهید که برای ما مژده باشد؟ جناب رئیس اجرائیه دولت افغانستان فرمود آنچه فرمود و شما عزیزان درویدیوی بالامی شنوید و می بیند! این بنده حضرت حق هیچ ندانستم که بنویسم آیا فرمایشات داکتر عبدالله بر معلوما تم افزود یا بر مجهولات!؟

عزیزانی که مایل اند کلب مذکور را ملاحظه بفرمایند، میتوانند به فیسبوک یا رخنمای ریاست اجرائیه، یا به رخنمای بنده به نشانی [Mohammad.Koshan](mailto: Mohammad.Koshan) مراجعه فرمایند.

این هم قابل یادآوریست که شام پیش ازین محفل، دیداری بین داکتر عبدالله و برخی کارمندان وزارت خارجه امریکا و دیپلماتهای کشورهای مقیم واشنگتن، به دعوت سفارت افغانستان دایر شد. تا اینجا هیچ چیز مهمی اتفاق نیفتاده بود، مگر هنگامیکه نماینده شخصی اشرف غنی احمدزی، یعنی حمدالله محب، که به غلط سفیر افغانستان در واشنگتن می نامندش، شروع به معرفی (رئیس اجرائیه افغانستان) کرد، صرف از ایشان بنام وزیر خارجه سابق که حضار می شناسند یاد نمود، معنی روشن چنین معرفی و عدم یاد نمودن موقف فعلی داکتر عبدالله به مهمانان، صریحاً می رساند که این کامیو ترچی سابق غنی احمدزی، که زمینه های عملی تقلب آرای مردم ما را با دانشی که در کار با کامیو تر داشت، به نفع احمدزی فراهم آورد و آن جفای بزرگ بر ملت ما روا داشت، از معرفی داکتر عبدالله با موقف فعلی اش بهیچ وجه راضی نبوده است!

به یاد خوانندگان گرامی امید می آورم که در اوایل سپتمبر سال پار، در ملاقاتی که همراه با همسرانم، به دعوت حمدالله محب در سفارت باو داشتیم، و خود وی میخواست تا برای برگزاری هفته شهید و اجلال و اکرام قهرمان ملی شهید احمد شاه مسعود با ما تبادل نظر کرده و بر ما بقبولاند تا به یک محفل کوتاه بدون دادن فرصت به شخصیتهایی که میخواستند در این باب صحبت کنند، راضی شویم. من در آن محفل چنان از آن دسیسۀ استخفافی وی برافروخته شدم که ملاقات با تلخی به انجام رسید، و کمیته برگزاری محافل بزرگداشت شهدای جهاد و مقاومت و تجلیل و تجلیل شخصیت قهرمان ملی مسعود شهید را فارغ از سهمگیری سفارت افغانستان در واشنگتن، باشکوهی خیره کننده، مثل سالهای پار برگزار نمودیم، و شرح تمام دعوت سفارت و حیلۀ های نماینده غنی احمدزی را با گزارش مفصل محفل هفته شهید رادر هفته نامه امید به خوانندگان عزیز تقدیم کردم.

مقصود اینکۀ حمدالله محب یکی از سرحلقه های مهم پشتونهای فاشیست است، که به سایر اقوام کشور هیچگونه احترامی را بر نمی تابد، و تا گلو غرق در مفکوره تفصل یک قوم بر سایر اقوام، برتری یک زبان بر زبانهای دیگر کشور میباید.

هیچکس رحمی بحال مردم کشور نکرد

مشکلات و درد ما را ذره کمتر نکرد

رفع درد مردم و رنج وطن را، اندکی

کس نمی پرسد چرا؟ میلیاردها دالر نکرد

هر چه گفتند و نوشتند مردم صاحب نظر

با تأسف حرف شانرا هیچکس باور نکرد